

# اسلام در شبه قاره هند

از آغاز تا دوره غزنویان

علی غلامی دهقی<sup>۱</sup>

گرفته شده است. اینان هرگاه سخن از ورود اسلام به هند به میان می‌آید، بلافاصله به حمله نظامی محمد بن قاسم یا محمود غزنوی اشاره می‌کنند. نگارنده بدون نادیده گرفتن دو لشکرکشی نظامی محمد بن قاسم و محمود غزنوی و نقش آنها در گسترش اسلام در شبه جزیره هند، معتقد است اسلام از راههای متعددی به هند وارد شده و بیش از به وجود آمدن دولت غزنویان، حضور بازرگانان و مهاجران مسلمان و سکونت بسیاری از آنان در آن سرزمین، نقش زیادی در گسترش اسلام در آن منطقه داشته است. پیش از آن که سلطان محمود غزنوی دروازه‌های هند را برای مسلمانان بگشاید، آنان در غرب و جنوب غربی هند نفوذ و اقتدار داشتند و از این موقعیت برای اشاعه و گسترش مذهب خود در میان مردم استفاده می‌بردند.

درباره فتوحات مسلمانان و مهاجرت و سکونت آنان در هند، آثاری در سده‌های نخستین اسلامی نوشته شده است. ابن ندیم از سه کتاب به نامهای «تغریه‌الهند»، «عمال‌الهند» و «فتح مکران» یاد کرده که هر سه نوشته ابوالحسن مدائنی (۱۳۵-۲۲۸ ق) است.<sup>۲</sup> برخی کتابی به نام «اخبار فتوح السند» به محمد بن عمر واقدی (۱۳۰-۳۰۷ ق) نسبت داده‌اند.<sup>۳</sup> بلاذری (م ۲۷۹ ق) در «فتوح البلدان»، باب مستغنی را به فتوح سند اختصاص داده است. اثر دیگر، کتابی است با

مقدمه: شبه قاره هند که امروز شامل سه کشور پاکستان، هند و بنگلادش است از سرزمینهایی است که دین اسلام، در همان سده‌های نخستین اسلامی در آنجا پدیدار شد. امروز که میلیونها انسان از همکیشان ما در آن متعلقه زندگی می‌کنند و هند عضو بزرگی از خانواده بزرگ دنیای اسلام به‌شمار می‌آید، شناخت چگونگی آشنایی اولیه آنها با اسلام ضروری است. ۹۷ درصد از کل جمعیت پاکستان و ۸۵ درصد از کل جمعیت بنگلادش مسلمان‌اند. هند پس از اندونزی، بزرگترین اجتماع مسلمان را در خود جای داده است. این در حالی است که این کشور از کشورهای اسلامی به‌شمار نمی‌رود، زیرا مسلمانان آن در مقایسه با غیرمسلمان تنها ۱۰ تا ۱۵ درصد از کل جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. با وجود این، همین شمار جمعیت مسلمان از شمار مسلمانان بسیاری از کشورهای اسلامی بیشتر است. از سوی دیگر شبه قاره هند با ایران نیز پیوند دیرینه داشته و با آمدن اسلام این پیوند بیشتر شده است. گفتنی است که ورود اسلام به این منطقه فقط از طریق هجوم نیروهای نظامی نبوده است، بلکه بیشترین مراحل ظهور اسلام در هند بدون درگیری نظامی و با روش مسالمت‌آمیز و حضور بازرگانان، مسافران و مهاجران مسلمان به آن سوی صورت گرفته است. این نکته‌ای است که غالباً از سوی برخی نویسندگان تاریخ اسلام و هند نادیده

عنوان فتح‌السند المعروف بجزنامه نوشته اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی ثقفی سندی که در اصل منہاج‌الدین نام داشته است و بیش از سه چهارم آن مربوط به تاریخ سند و فتوحات محمد بن قاسم ثقفی است. این کتاب به قلم علی بن حامد بن ابی بکر در سال ۶۱۳ هجری تدوین شده و اخیراً با تحقیق دکتر سهیل زکار چاپ و منتشر شده است.<sup>۵</sup>

از منابع مطالعاتی معاصر می‌توان به کتاب القصد الثمین فی فتوح الہند و من ورد فیہا من الصحابة و التابعین، اثر قاضی اطهر مبارکبوری اشاره کرد. همان‌گونه که از عنوان آن پیداست، نویسنده درصدد بیان فتوحات مسلمانان در هند و معرفی صحابه و تابعین است که به این سرزمین وارد شده‌اند. در این باره همچنین می‌توان از کتاب «تاریخ المسلمین فی شبه‌القارة الہند و پاکستانیہ و حضارتہم» نوشته احمد محمود ساتاتی نام برد که تاریخ مسلمانان را در هند تا دوران معاصر بررسی کرده است. در پایان باید از کتاب «الدعوة الاسلامیہ و تطورها فی شبه‌القارة الہندیہ»، نوشته محی‌الدین الوائلی نیز یاد کرد که رساله دکتری نویسنده در این زمینه بوده است.

#### کلیات

#### موقعیت جغرافیایی شبه جزیره هند

شبه جزیره هند در جنوب قاره آسیا، یکی از سه شبه جزیره‌ای است که در این قاره به سوی دریا پیش رفته است. دو شبه جزیره دیگر، یکی هند و چین در مشرق و دوم عربستان در مغرب هند قرار گرفته‌اند. سرزمین هند به شکل مثلثی است که قاعده‌اش سلسله کوه‌های هیمالیا در شمال و راس آن دماغه کماری (Kumari) در منتهی‌الیہ جنوب است.<sup>۶</sup>

#### ادوار تاریخ سیاسی هند

تاریخ سیاسی هندوستان را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از:

#### ۱- دوره هندویی

#### ۲- دوره فرمانروایی مسلمانان

#### ۳- دوره نفوذ و تسلط اروپایی

۴- دوره بازیافت استقلال هندوستان و تقسیم این شبه‌قاره به دو کشور هند و پاکستان و جدایی بنگلادش از پاکستان و پدید آمدن سه کشور مستقل در شبه‌قاره هند.<sup>۷</sup>

انگلیسیها و بعضی مورخان هندی معمولاً تاریخ هند را به سه دوره عمده تقسیم می‌کنند: دوران باستانی یا هندو، دوران مسلمانان و دوران انگلیسیها. نهر و این تقسیم را نادرست و از روی بی‌اطلاعی دانسته که تصویری غلط از هند و تاریخ آن به‌وجود می‌آورد. او معتقد است خود دوران باستان یا هندو به چند دوره تقسیم می‌شود.<sup>۸</sup>

از میان ادوار مختلف هند آنچه در این نوشتار بررسی می‌شود، تاریخ ورود اسلام و راه‌های گسترش آن دین در سرزمین هندوستان در سده‌های نخستین اسلامی است که از نظر تاریخی میان دو دوره هندویی و فرمانروایی مسلمانان، قرار می‌گیرد. هدف نگارنده در این پژوهش، معرفی و بررسی اهمیت راه‌های مسالمت‌آمیز و غیرنظامی ورود اسلام به هند و ارائه شواهد و نشانه‌های تاریخی آن در قرون نخستین اسلامی، پیش از روی کار آمدن دولت غزنویان است.

#### اهمیت ورود اسلام به هندوستان

بحث ورود اسلام به هند از دو جنبه حائز اهمیت است: نخست ورود اسلام به عنوان یک اندیشه و فکری که مبلغان مسلمان در انتشار آن در میان مردم آن سرزمین سهم مهمی داشته، تلاش‌های فراوانی کردند از این جنبه از انتشار اسلام در هند باید به عنوان تاریخ دعوت اسلامی یاد کرد، زیرا اسلام تا قبل از لشکرکشی محمد بن قاسم بیشتر از طریق تبلیغات فردی مسلمانان در سواحل جنوب غربی هند وارد آن سرزمین شد و به همین سبب تاثیر عمیقتری در شبه‌قاره داشت. جنبه دوم، تسلط مسلمانان بر آن منطقه با فتوحات

نظامی و لشکرکشی است که منجر به تشکیل حاکمیت مسلمانان در آن منطقه گردید. از این جنبه می‌توان با عنوان تاریخ حکومت مسلمانان یا دولت‌های اسلامی در هند یاد کرد. اهمیت جنبه نخست بیش از دومی است که با سعه صدر و ارشاد

و موعظه همراه بوده است. این در حالی است که کسانی که درباره ورود اسلام به آن سرزمین سخن گفته‌اند، بیشتر از جنبه نظامی به آن نگریسته‌اند. نگارنده معتقد است ورود اسلام به هند تنها از طریق هجوم نظامی نبوده است، بلکه نخستین مرحله پیدایش آن دین در هند، بدون درگیری نظامی و با رفت و آمد بازرگانان و مسافران مسلمان به آن منطقه صورت گرفته است؛ مسلمانانی که در بسیاری از مناطق هند سکونت گزیدند و برای همیشه در آنجا ماندند. از این روست که مسلمانان هند را به دو گونه تقسیم می‌کنند: نخست مسلمانانی که از نژاد غیر هندی‌اند و اسلام را با خود به هندوستان آوردند. دوم پیروان ادیان مختلف هندی که تحت تاثیر انگیزه‌های گوناگون در ادوار مختلف تاریخ به اسلام راه یافتند.<sup>۹</sup>

#### اسلام در شبه‌قاره هند

#### آشنایی اعراب با هند در عصر نبوی

شواهدی در تاریخ وجود دارد که دلالت بر آشنایی اعراب با هند می‌کند. در قصیده بسیار طولانی منسوب به ابوطالب، پدر امیر مومنان علی(ع)، واژه‌های به‌کار رفته است که این ادعا را تایید می‌کند. در شمری که او درباره رسول خدا(ص)



بنی امة محبوبة هندكی بنی جمح عبید قیس بن ناقل<sup>۱۰</sup>  
از این شعر فهمیده می شود که هندیانی در مکه با مناطق  
همجوار آن ساکن بوده اند. از برخی روایات هم فهمیده  
می شود که طایفه ای از زط در عصر نبوی در مدینه بوده اند.  
در برخی منابع از طوایفی از هند به نامهای زط، مید، سیبچه،  
احامره (حمرالسند)، اساوره، بیاسره<sup>۱۱</sup> و تکاکره یاد شده است  
که ساکن مناطق عربی بوده اند. بخاری در کتاب «الادب  
المفرد» از عمریه انصاری، ربیبه عایشه نقل می کند که  
عایشه مریض شد و برای او پزشکی زطی آوردند.<sup>۱۲</sup>

درباره این که آیا در زمان حیات پیامبر اکرم (ص)، کسی از  
هندیان آن حضرت را دیده و اسلام را پذیرفته است،  
گزارشهایی در منابع آمده است. ابن حجر که در مقام معرفی  
صحابه پیامبر اکرم (ص) است، از مسلمان شدن فردی به نام  
رتن هندی یاد کرده است. او بلافاصله می نویسد: «او  
پیرمردی است که خبرش تا آغاز قرن ششم منکوم مانده و  
در آن زمان ادعای صحابه بودن کرده است. گروهی از وی  
روایت کرده اند. اما در کتابهایی که پیش از من درباره صحابه  
نوشته اند، نامی از وی نیافتم.»<sup>۱۳</sup> ذهبی هم در کتاب «تجرید

اسماء الصحابه و میزان الاعتدال» او را پیرمردی  
دجال و دروغگو دانسته که پس از سال ۶۰۰ ع ادعای  
صحابه بودن کرده و برخی دروغگویان نام وی را  
ساخته اند و اصلاً وجود خارجی ندارد.<sup>۱۴</sup> برخی  
محققان او را نخستین مسلمان هندی دانسته و

نوشته اند: وی پزشکی هندی ساکن یمن بود که در زمان  
حیات رسول خدا (ص) اسلام را پذیرفت، گرچه ثابت نشده  
است که آن حضرت را دیدار کرده باشد.<sup>۱۵</sup> حاکم نیشابوری به  
نقل از ابوسعید خدری، یکی از صحابه رسول  
خدا (ص) گزارش کرده است که پادشاه هند، کیسه ای از  
زنجبیل برای آن حضرت فرستاد. رسول خدا (ص) به هر  
یک از یارانش تکه ای از آن را داد و به من نیز تکه ای رسید.  
خود پیامبر هم از آن تناول فرمود.<sup>۱۶</sup>

در کتاب «عجایب الهند»، نوشته بزرگ بن شهریار تاجنا  
رامهرمزی، مورخ مشهور قرن چهارم هجری چنین آمده  
است:

«مردم سرندیب (سیلان) و اطراف آن هنگامی که خبر  
ظهور پیامبر اکرم (ص) به آنها رسید، مرد فهمیده ای با نزد  
آن حضرت فرستادند. اما آن مرد به دلیل موافقی پس از  
وفات رسول خدا (ص) و ابوبکر به مدینه رسید و نزد عمر  
رفت. او از عمر درباره پیامبر پرسید و خلیفه به تفصیل برای  
وی ماجرا را بازگو کرد. آن مرد در مسیر بازگشت در ناحی  
مکران مرد اما غلامش که مردی هندی بود، به سرندیب آمد  
و ماجرا را توضیح داد. توصیفهای این مرد سبب دلپسنگی

برخی مورخان از نگارش نامه رسول خدا (ص) به پادشاه  
مالابار (Malabar) در سال ۶۲۸ میلادی سخن به میان  
آورده اند. قاضی مبارکبوری در کتابی که با عنوان «هند و  
عرب در عصر رسالت» که به زبان اردو است، می نویسد:

«در یک مجموعه خطی روایتی نقل شده است که رسول  
خدا (ص) نامه ای به همراه پنج تن از اصحابش به  
سند فرستاد. آنها هنگامی که به آن سرزمین رسیدند، در  
قلعه ای به نام «نیرون» فرود آمدند. دو تن از آنها بازگشتند  
و سه نفر در آنجا ماندند و مرد سندی مسلمان شدند. آن سه  
تن به تبلیغ احکام اسلام پراختند تا همانجا مردند و قبور  
آنها الان موجود است.»<sup>۲۰</sup>

مبارکبوری در ادامه نوشته است:

«این مجموعه خطی به نام جوامع الجوامع غیر معتبر است و  
ما نمی دانیم این چه کتابی است. سیوطی هم این مسئله را  
دور از ذهن دانسته است. بنابراین ما روایت صحیحی که  
مسافرت احدی از صحابه پیامبر به هند را به عنوان مبلغ  
اسلام در سالهای ششم و هفتم هجری تأیید کند، نداریم.  
آنچه مسلم است این است که مسلمانان در زمان خلافت  
عمر از طریق بحرین به بمبئی رسیدند، همان طور  
که در سند به ذیل و بهروج و گجرات راه  
یافتند.»<sup>۲۱</sup>



برخی مورخان نیز از اعزام عده ای از صحابه مانند  
حذیفه، اسامه، صهیب و ... از سوی رسول  
خدا (ص) نزد سربلک پادشاه قنوج و پذیرش اسلام وی  
سخن گفته اند، اما خود آن را تکذیب کرده اند.<sup>۲۲</sup>

**فتوحات مسلمان در هند در عصر خلفای نخستین**

به گفته بلاذری، عمر، خلیفه دوم، عثمان بن ابی العاص  
ثقفی را در سال ۱۵ هجری به ولایت بحرین و عمان  
گماشت. عثمان برادرش حکم بن ابی العاص را روانه بحرین  
ساخت. او به عمان رفت و از آنجا سیاهی به تانه، از سواحل  
هند گسیل داشت. پس از بازگشت عثمان و باخر ساختن  
خلیفه دوم از اعزام سیاه به آن منطقه، عمر او را از این گونه  
حملات برحذر داشت. طبری می گوید: عمر دستور داد  
مسلمانان از مکران جلوتر نروند.<sup>۲۳</sup> این حال، والی برگزیده  
خلیفه، یار دیگر برادرش حکم را به سوی بروص، در سواحل  
هند، و برادر دیگرش صفیره را روتنه ذیبل (شهری در ساحل  
دریای هند) کرد. صفیره در آن سفر به پیروزی دست  
یافت.<sup>۲۴</sup>

در زمان خلافت عثمان، خلیفه سوم، عبدالله بن عمر بن  
کرزبه به ولایت عراق برگزیده شد. به درخواست عثمان، او  
حکیم بن جبلة عبیدی را برای کسب اطلاع از اوضاع منطقه،  
روانه نمر هند کرد. با گزارشهایی که پسر جبلة عبیدی از آن دیار

داد، عثمان را از لشکرکشی به آن منطقه منصرف ساخت.<sup>۲۵</sup> گفته برخی محققان در زمان خلافت عمر، اسلام به دست بازرگانان مسلمان به سیلان و سرندیب (که امروز سریلانکا نامیده می‌شود) رسید و هیتی از اهل سیلان نزد خلیفه آمدند.<sup>۲۶</sup> در دوران کوتاه خلافت امیرمؤمنان علی(ع)، در آغازین روزهای سال ۳۹ هجری، حارث بن مره عبیدی با اجازه امام و به صورت داوطلبانه روانه ثغر هند گردید. او در این زمان به پیروزیهای دست یافت، اما در حملات بعدی، در سال ۴۲ هجری در قیقان (از شهرهای سند) کشته شد.<sup>۲۷</sup>

بلاذری و یاقوت حموی در ادامه گزارش فتوحات مسلمانان در دهه‌های نخستین هجری می‌نویسند: در عصر خلافت معاویه، در سال ۴۴ هجری، مهلب بن ابی صفره به آن سوی لشکرکشی کرد. او شهرهای مرزی سند را فتح کرد و وارد شهر بنه و لاهور (دو شهر میان کابل و ملتان) شد.<sup>۲۸</sup> پس از آن در سال ۴۵ هجری عبدالله بن سوار عبیدی بر ثغر هند منصوب شد. او با اینکه در آغاز به پیروزیهای دست یافت، اما در سال ۴۷ هجری در قیقان کشته شد.<sup>۲۹</sup> گویا برای نخستین بار این ستان بن سلمه هذلی بود که در زمان امارت زیاد در عراق توانست مکران را فتح، و پایگاهی در غرب پنجاب ایجاد کند و این منطقه را در قلمرو اسلام وارد سازد.<sup>۳۰</sup> به نوشته یعقوبی، معاویه از زیاد خواسته بود مردی با تدبیر را به سند اعزام کند. او هم ستان بن سلمه را فرستاد.<sup>۳۱</sup> پس از این در زمان امارت زیاد، چندتن دیگر به فتح ثغر هند منصوب شدند و شهرهای سنارود، بوقان، قیقان تا قفصار به تصرف مسلمانان درآمد و اهالی آن مناطق نیز اسلام را پذیرفتند.<sup>۳۲</sup> بلاذری و به تبع او یاقوت حموی می‌نویسد: امروز (قرن سوم) مردم بوقان مسلمان‌اند و عمران بن موسی برمکی، شهری به نام بیضا در زمان خلافت معتصم عباسی در آنجا ساخت.<sup>۳۳</sup>

گفتنی است که مورخان درباره فتوحات مسلمانان در سند در عصر خلفای نخستین، تنها به اشاره‌های کوتاه به حملات پراکنده بسنده کرده‌اند. شاید علت این باشد که این حملات از سوی داوطلبان و به صورت نامنظم بوده و جنگ و جهاد به معنای معروف کلمه نبوده است. از سوی دیگر به سبب دوری راه آماذگی زیادی لازم بوده است. در قرن هفتم میلادی یا دوران بعثت نبوی، امرای راجپوت بر اراضی وسیع واقع در میان سرزمین سند و صحرای تار در شمال هند حکم می‌راندند. میان راجپوتها و فاتحان مسلمان نبردی طولانی درگرفت، اما مسلمانان توانستند در ابتدای ورود به هند آنها را تا صحرای تار عقب برانند.<sup>۳۴</sup>

### فتوحات محمدبن قاسم ثقفی

کشف راههای زمینی برای رسیدن به هند در دوران خلفای

نخستین و جمع‌آوری اطلاعات گوناگون در زمینه‌های مختلفه موجب شد تا در دهه‌های پایانی سده نخست هجری محمدبن قاسم توانست سند را فتح کند؛ هر چند ادامه تجارت از طریق دریا و سکونت بعضی مسلمانان در شهرهای سواحل جنوبی هند و سیلان، زمینه حضور اسلام را پیشاپیش فراهم نموده بود.<sup>۳۵</sup> حملاتی که تاکنون از سوی مسلمانان صورت می‌گرفته به صورت نامنظم بود، اما در سال ۹۲ هجری اتفاقی رخ داد که حجاج، والی عراق از سوی امویان، برادرزاده و داماد خویش<sup>۳۶</sup> محمدبن قاسم ثقفی را به آن دیار روانه ساخت. سبب آن بود که یکی از کشتیهای مسلمانان را هندیان ضبط نمودند و حجاج برای مطالبه خسارت، قویبی را (یکبار به فرماندهی عبیدالله بن نهیان و بار دیگر به فرماندهی بدیل بن طهفه بجلی) به آنجا اعزام کرد، اما به دستور پادشاه آن منطقه همگی کشته شدند. از این رو این بار یکی از افسران ارشد خود به نام محمدبن قاسم را به سوی داهر، پادشاه دیبل، فرستاد و با درگیریهای سختی که صورت گرفت، داهر شکست خورد.<sup>۳۷</sup> محمد در این فتوحات شهرهای بسیاری همچون فنزبور، ارامنیل و دیبل را تصرف کرد و بت‌های آنها را شکست. او در شهر دیبل نخستین مسجد را بنا کرد.<sup>۳۸</sup> گفتنی است که محمدبن قاسم، افزون بر لشکر بری، کشتیهای زیادی را نیز مجهز ساخته و با سامان و لوازم فراوان و سلاح و مردن جنگی از راه دریا به بندرگاه دیبل رسید.<sup>۳۹</sup>



پس از تصرف دیبل که بزرگترین شهر آن منطقه بود، بسیاری از شهرها تسلیم شدند. محمد با رقابتی که حجاج بین او و قتیبه بن مسلم ایجاد کرده بود، شهرها را یکی پس از دیگری به صلح یا به زور فتح کرد. بسیاری از شهرها تسلیم شده و با مسلمانان صلح نمودند.<sup>۴۰</sup> در نزدیکی ثط مهران، داهر، پادشاه سند، با لشکر بزرگی با محمد درگیر شد، اما در نهایت مسلمانان پیروز و داهر کشته شد.<sup>۴۱</sup> فرستاده حجاج پس از فتح تمام سرزمین سند که از مرزهای کشمیر تا کناره‌های دریا در جنوب کشیده می‌شد، به سرحد کشمیر رسید و در آنجا علایم سرحدی را نصب کرد.<sup>۴۲</sup> آخرین شهری که محمدبن قاسم فتح کرد، مولتان بود. واژه «مولتان» برگرفته از نام بتی که در آنجا مورد پرستش بود.<sup>۴۳</sup> بیرونی می‌نویسد: «از بتان مشهور بت مولتان است به نام خورشید».<sup>۴۴</sup> او درباره این بت می‌گوید: «و این بت را بیافت که مقصود بود و از هر سویی به حج آن آمدندی و صلاح در آن یافت که ترک آن کنند...»<sup>۴۵</sup> بلاذری می‌نویسد: هندیان برای این بت هدایا و نذورات زیادی می‌فرستادند و دور آن طواف می‌کردند و سر و ریش خود را نزد آن می‌تراشیدند و گمان می‌کردند بتی که در آن است ایوب پیامبر است.<sup>۴۶</sup> مولتان، به سبب زر و سیم بسیاری که از آن به



غنیمت گرفته شد. «دهانه بیت‌الذهب» نامیده شد. ۲۷  
تصرف مولتان؛ نهضت تبلیغاتی مسلمانان توان بیشتری یافت و در طول سه قرن حکومت مسلمانان در آن منطقه، به‌طور طبیعی عده زیادی دین فاتحان را پذیرفتند. این شهر از همان آغاز ورود مسلمانان به سند، مرکز تجمع سپاهیان اسلامی جهت آمادگی برای تصرف دیگر مناطق بود. ۲۸  
پیمانهای صلحی که میان مسلمانان و ساکنان منطقه بسته شد، ۲۹ و خوش‌رفتاری متقابل آنان با یکدیگر، مردمان بومی آنجا به تدریج اسلام را پذیرفتند؛ به طوری که در نامه‌های رسمی فاتحان مسلمان نیز مکرراً از مسلمان شدن کفار یاد می‌شد. ۳۰

در حالی که محمد شهر مولتان را فتح کرده بود، خبر مرگ حجاج به او رسید. پس از آن چند شهر دیگر نیز به تصرف مسلمانان درآمد. فتوحات او با شکست دادن دهر، پادشاه استان کیرج، و فرمانبرداری ساکنان آن از مسلمانان به پایان رسید. ۳۱  
تمام اهمیتی که فتوحات محمدبن قاسم در هند داشت، برخی این عمل او را تنها یک رخداد، جنبی از تاریخ هند به شمار آورده‌اند. ۳۲ شاید جنبی پنداشتن این رخداد مهم بدین سبب باشد که این عمل، در مقایسه با نبوه بازرگانان و مسافران مسلمان و قبایل عرب، که در چند سده نخست هجری وارد هند شدند و با اقامت در آنجا بذر اسلام را هم ریشه‌دار نمودند، دارای اهمیتی کمتری است.

پس از مرگ حجاج و به‌دنبال آن مرگ ولیدبن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید. او صالح بن عبدالرحمن را عامل خراج عراق نمود و با عزل محمدبن قاسم، یزیدبن ابی‌کثبه سسکی را به جای او نشاند. یزید، محمد را به زنجیر کشید و در بند او را به عراق فرستاد. صالح بن عبدالرحمن او را در واسط زندانی کرد تا در همانجا مرد. ۳۳  
پس از مرگ محمدبن قاسم، پادشاهان هند شورش کرده و دوباره به قدرت رسیدند. با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز، به پادشاهان سند نامه نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد. او به آنها وعده داد به شرط اطاعت از مسلمانان، در قدرت باقی ماند و در حقوق با مسلمانان برابر خواهند بود. آنها دعوت خلیفه را پذیرفتند و به همراه مردم مسلمان شدند و نل‌های خود را به عربی تغییر دادند.

درباره علت عزل محمدبن قاسم از سوی سلیمان بن عبدالملک سخنان متفاوتی گفته شده است. برخی علت عزل او را به این سبب دانسته‌اند که محمد فرستاده حجاج بود و سلیمان از حجاج به سبب طرفداریش از ولید در سپردن ولایت‌عهدی به پسر خویش به جای برادرش سلیمان ناراحت بود. ۳۴  
علت دیگر در سبب خشم خلیفه اموی بر محمدبن قاسم، داستان ارتباط جنسی او با دختران اسیر شده

داهر، پادشاه سند بیان شده است. ۳۵  
«فتح‌السند» علی بن حامد کوفی را تحقیق کرده است، می‌گوید: این حکایت دو دختر داهر، ساخته کوفی است و در دیگر مصادر عربی، به‌ویژه بلاذری نیامده است. زکار نیز سبب عزل محمد را در ایام سلیمان بن عبدالملک مسائل سیاسی و مخالفت سلیمان با حجاج دانسته است. ۳۶

در پایان این بخش از نوشتار، بین سیاست‌های محمدبن قاسم خالی از لطف نیست. بنابر آنچه مورخان نوشته‌اند او در غلبه بر سند، جان و مال اهالی را حفظ کرد و از خونریزی، مصادره و غارت اموال و اخذ غنیمت پرهیز داشت و فقط مالیاتی به نام «جزیت» از سکنه بومی که به اسلام درنیامده بودند، مطالبه کرد و هر کس به قلب یا زبان مسلمان می‌شد، از پرداخت جزیت معاف بود. افزون بر آن، او برای لاره‌سند از ماموران پیشین کمک گرفت و اداره کشور به همان نظم و ترتیب قدیم جریان یافت. مردم سند چون حسن رفتار فاتحان را دیدند، دسته دسته مسلمان شدند. ۳۷

### علل توقف فتوحات پس از محمدبن قاسم

پس از محمدبن قاسم، خلافت اموی به علی بن عبدالله فتوحات در شبه‌قاره هند اقدام نکرد، زیرا نشانه‌های ضعف و زوال در دولت اموی آشکار شده بود. دولت عباسی هم انگیزه‌ای برای فتوحات نداشت، زیرا قلمرو دنیای اسلام به اندازه کافی گسترده شده بود. از سوی دیگر، سرزمین هند افزون بر قحطی نسبی و کاهش خراج آن، از شمال و شرق با حکومت‌های نیرومند هندی محاصره شده بود و ساکنان این مناطق علیه والیان عرب شورش می‌کردند، زیرا دیگر از رفق و منارای دوران محمدبن قاسم خبری نبود. بنابراین بیشتر والیان مسلمان در سند، به برقراری امنیت در همان محدوده تصرف خویش، بسنده می‌کردند و از اینکه فتوحات قبلی را دنبال کنند، منصرف شده بودند. درگیری‌ها و شورش‌ها به حدی رسیده بود که خود قبایل نزاری و یمانی ساکن آن مناطق را هم گرفت و فرقه‌های مخالف حاکمیت اموی و عباسی مثل شیعه، خوارج و قرامطه به آن دیار رو آوردند. ۳۸  
تاریخ یعقوبی و ابن‌خلنون چنین استفاده می‌شود که علی مانند ضعف قدرت امویان در هند، گماشتن افراد سست‌عنصر به ولایت آن دیار و اختلاف در شهرها، از عوامل توقف فتوحات در هند بوده‌اند. ۳۹

### هند در دوران عباسیان

پیشتر اشاره شد که در اواخر دوران امویان، اوضاع سند آشفته شد. از طرفی در اثر اختلاف میان برخی کارگزاران اموی در سند و حمایت حکومت مرکزی از بعضی از آنها، برخی دیگر را به نافرمانی وادار نمود. ۴۰  
از سوی دیگر با ظهور ابومسلم در خراسان و اعزام فردی به سند، میان فرستادگان اموی و



عباسی درگیری شد و به آشفتگی اوضاع افزود.<sup>۶۱</sup> ابوالعباس سفاک، نخستین خلیفه عباسی، و برادرش منصور سعی در از بین بردن آشفتگی و ایجاد نظم در سند نمودند. در زمان منصور، کشمیر فتح شد و جزو قلمرو اسلامی گردید.<sup>۶۲</sup>

در عصر نخست عباسی، عواملی موجب شد که عباسیان توفیق چندانی در فتوحات در سند نداشتند. یاشند یکی از مهمترین عوامل، درگیری و نزاع قومی و قبیله‌ای میان عربهای ساکن در سند بود. به گفته یعقوبی، در دوران خلافت هارون الرشید میان یمانیها و نزاریها در شهر منصوره جنگی درگرفت.

هارون والیان متعددی به آنجا فرستاد و در نهایت تصمیم گرفت منطقه را به چند بخش (میان قریش، ربیع و قیس) تقسیم کند و یمانیها را اخراج نماید.<sup>۶۳</sup> در این زمان (سال ۱۸۴ق)، مغیره بن یزید مهلبی والی سند بود. او نتوانست نزاع قبیله‌ای را خاموش کند و به‌ناچار از بنفاد کمک خواست و با آمدن نیروی اعزامی، بیست روز شهر منصوره محاصره شد و شورشیان تسلیم شدند.<sup>۶۴</sup> عصیبت میان نزاریها و یمانیها، بار دیگر در زمان امارت عمران بن موسی برمکی که مشنول آبادانی منطقه بود، شعله‌ور شد. به گفته بلاذری، او از یمانیها طرفداری کرد و در این درگیریها، به دست نزاریها کشته شد.<sup>۶۵</sup>

مهدی عباسی تصمیم گرفت تا فتوحات را در سند ادامه دهد. اما درگیری میان قبایل عرب که در آغاز فتوحات اسلامی به سند مهاجرت کرده بودند، موجب تضعیف قدرت مسلمانان در آنجا شد. فرمانروایان هندو در این درگیری داخلی فرصت را غنیمت شمردند و بسیاری از مناطق را از دست مسلمانان خارج ساختند. با آمدن لیث بن ظریف و سختگیرهای او منطقه آرام گرفت و شورشهای قبیله‌ای عرب تا مدتی فروکش کرد.<sup>۶۶</sup>

از دیگر عوامل ناموفق بودن عباسیان در فتوحات سند می‌توان به شورش و نافرمانی کارگزاران اعزامی آنان اشاره کرد. عیینه بن موسی تمیمی از سوی منصور عباسی به ولایت سند منصوب شد.<sup>۶۷</sup> خلیفه عازم حج بود که گزارش شورش و نافرمانی عیینه به او رسید. گویا عیینه، منصور را از خلافت خلع کرده بود.<sup>۶۸</sup> او عمر بن حفص<sup>۶۹</sup> هزار مرد را در سال ۱۴۲ هجری به سند فرستاد و از انجام حج منصرف شد. عیینه مانع ورود والی منصوب از سوی خلیفه شد و با درگیریهایی که رخ داد، برخی یاران عیینه به عمر پناهنده شدند. از این رو، عیینه خواستار صلح شد و با پذیرش آن از سوی عمر، وی را نزد خلیفه عباسی فرستاد و خود در شهر منصوره ماند. عیینه در میانه راه گریخت و به سجستان رفت. او در آنجا کشته شد و سرش را نزد خلیفه فرستادند.<sup>۷۰</sup> در زمان خلافت مهدی عباسی، زطیمان تحرکاتی

در سند انجام دادند. او والیانی به آنجا فرستاد که در میان آنها لیث بن ظریف بود که نتوانست شورشها را سرکوب کند.<sup>۷۱</sup> در زمان مامون نیز، بشر بن داود از آل مهلب در سند دست به شورش زد. خلیفه با اعزام نیروهایی که موسی بن یحیی بن خالد برمکی نیز با سمت والی سند در میان آنها بود، بشر را وادار به تسلیم کرد.<sup>۷۲</sup> در دوران خلافت واثق، سند دچار هرج و مرج شد و عصمان بن موسی برمکی، والی آن منطقه کشته شد. ایثاخ ترک که در این زمان از سوی خلیفه والی خراسان شده بود، عنبسه بن اسحاق ضمی را به سند فرستاد. او نه سال در آنجا ماند و تا حدودی منطقه آرام گرفت.<sup>۷۳</sup> عزل والیان سند از سوی خلفای عباسی با فاصله‌های کوتاه امارت<sup>۷۴</sup> بیانگر بی‌ثباتی منطقه و ضعف دولت عباسی در آنجا است. با وجود به فراموشی سپرده شدن سند از سوی خلفای عباسی و خودمختاری و اعلام استقلال هندوهای سند و طبیعاً ضعف مسلمانان در آن منطقه، مسلمانان موفق شدند استقلال سیاسی خود را حفظ کنند و فرایض دینی خود را در مساجد برپا دارند.<sup>۷۵</sup>

با ضعف خلافت عباسی و اهمال خلفای آن، متمد عباسی سند را به همراه بلخ، طخارستان، سیستان و کرمان اقطاع صفاریان نمود. دیگر کسی از والیان عباسی نتوانست امنیت را در سند پابرجا کند تا اینکه در آغاز قرن چهارم هجری، داعیان فاطمی قدم به آن منطقه نهادند و به دنبال آنها، قرامطه نیز از بحرین وارد سند شدند و در آنجا به قدرت رسیدند. شهر مولتان که شمار مسلمانان آن بسیار بود، مجنوب داعیان اسماعیلی گردید. حاکمیت آنها ادامه داشت تا اینکه در دهه پایانی همین قرن (۳۹۵ق)، غزنویان قدرت اسماعیلیان را در مولتان از بین بردند.<sup>۷۶</sup>

پیدایش تشیع در سند در نیمه دوم سده نخست هجری، حجاج که از فرط جور و ستم در میان مسلمانان شهرت داشت، بسیاری از بنی‌هاشم را از زادبومشان بیرون و به جاهای دور دست تبعید کرد. بعضی از آنان در سواحل غربی هند به نام کنکن، قدم به خشکی گذارند و تعدادی دیگر به جانب دماغه کومورین روانه شدند.<sup>۷۷</sup> یا مرگ حجاج و عزل محمد بن قاسم از امارت سند و مرگ او در زندان واسط، اداره سند به هم خورد. بعضی از شیعیان برجسته که تحت آزار و اذیت خلفای بنی‌امیه بودند، در مناطق دور از خلافت پناهگاهی برای خود یافتند. سند، غور، خراسان و ماوراءالنهر به مراکز قیامهای شیعی تبدیل شد.<sup>۷۸</sup> حضور افرادی با گرایشهای شیعی موجب جذب شمار زیادی از سندیان به مذهب شیعه شد. ابوالفرج اصفهانی از فردی به نام «زیاد هندی» یاد کرده است که به همراه زید بن علی (ع) در کناسه کوفه به دار پویخته شد.<sup>۷۹</sup>



به نوشته برخی مورخان تاریخ هنده نخستین فرد از اهل بیت پیامبر (ص) که قدم به سرزمین هند نهاد، عبدالله بن محمد علوی (مرووف به عبدالله اشتر)، پسر نفس زکیه بود. وی در زمانی وارد سند شد که عمر بن حفص، از سوی منصور عباسی، ولی آن منطقه بود. عمر گرایش شیعی داشت و جلوتر با نفس زکیه بیعت کرده بود.<sup>۸۰</sup> ماجرا از این قرار بود که در زمان امارت عمر بن حفص در سند، محمد بن عبدالله معروف به «نفس زکیه» در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره بر ضد منصور عباسی قیام کردند. نفس زکیه فرزندش عبدالله اشتر را به همراه جمعی از زیدی مذهبان به سند اعزام کرد.<sup>۸۱</sup> او این کار را بدان جهت انجام داد که عمر بن حفص، ولی منصور در سند، تمایل به آل ابی طالب داشت و قبلاً با نفس زکیه بیعت کرده بود.<sup>۸۲</sup> عمر بن حفص قدم عبدالله اشتر را گرمای داشت و با او به نفع پدرش بیعت کرد. او اطرافیان و فرماندهانش را نیز به بیعت فرا خواند و آنها پذیرفتند.<sup>۸۳</sup> عمر لیل‌های سفید را آماده ساخت و با این لباس خطبه خواند و عبدالله اشتر را پنهان نمود.<sup>۸۴</sup> برخی این دوران را آغاز انتشار تشیع در سند دانسته‌اند.<sup>۸۵</sup> شدت گرایش به تشیع به حدی بود که حسان بن مجاهد همدانی که از خوارج

بود، در همین زمان به سند آمد اما یازاری برای ترویج افکارش نیافت. زیرا بیشتر ساکنان آن منطقه گرایش به شیعه داشتند. او از همان جایی که آمده بود بازگشت.<sup>۸۶</sup> عمر همین زمان نامه‌ای از همسر عمر بن حفص به دستش رسید. او در آن نامه کشته شدن نفس زکیه و برادرش را به شوهر خویش گزارش داد. عمر با اطلاع از این خبر، عبدالله را تعزیت گفت.<sup>۸۷</sup> با آمدن خبر شهادت نفس زکیه، به پیشنهاد عمر، عبدالله و چهارصد تن از همراهان او نزد پادشاهی در سند رفتند که احترام ویژه‌ای برای رسول خدا (ص) قائل بود. پادشاه قدم آنان را گرمای داشت.<sup>۸۸</sup> عبدالله با پناهنده شدن به پادشاه سند، با کنیزی ازدواج نمود و حاصل آن پسری بود به نام محمد، که همان ابوالحسن محمد علوی است و به او «ابن الاشتر»<sup>۸۹</sup> گویند.<sup>۹۰</sup>

عبدالله و همراهانش ده سال نزد پادشاه ماندند و عقاید خود را در آنجا تبلیغ کردند.<sup>۹۱</sup> پس از حدود شش سال (در سال ۱۵۱ هجری)، خبر پناهنده شدن پسر نفس زکیه به منصور رسید. او پسر حفص را از امارت سند عزل کرد.<sup>۹۲</sup> هشام بن عمرو تنلی را به جای وی گماشت.<sup>۹۳</sup> امیر جدید نیز از اینکه پسر نفس زکیه را دستگیر کند، خشنود نبود. او برای خلیفه چنان وانمود کرد که با پادشاه سند که عبدالله اشتر نزد او پناهنده شده بود، مکاتبه دارد. گزارشها به منصور عباسی رسید و او در نامه‌ای وی را به دستگیری پسر نفس زکیه ترغیب کرد.<sup>۹۴</sup> هشام در مولتان مستقر شد و برادرش بسطام



را در خاندانی که تصادفاً رخ داد بسطام با عبدالله اشتر درگیر گردید و پسر نفس زکیه کشته شد.<sup>۹۵</sup> هشام برای در امان ماندن از خشم خلیفه، چاره‌ای نداشت جز اینکه کشته شدن عبدالله را تبیین خویش جلوه دهد.<sup>۹۶</sup>

ابن خلدون هنگام روایت خروج یحیی بن حسین بن قاسم بر ضد عباسیان در یمن و دعوت مردم به مذهب زیدیه، می‌نویسد: «او این مذهب را از سند آورده بود، زیرا جدش قاسم پس از خروج برادرش به همراه ابوالسرایا، به سند فرار کرده بود.<sup>۹۷</sup> مقریزی سبب فرار [ابوالقاسم بن ابراهیم بن طباطبا به سند را اجازه یافتن از سوی منصور در استفاده از زمین و باغش در مدینه دانسته است.<sup>۹۸</sup>

مسهودی در آغاز قرن چهارم از حضور جمعی از فرزندان ابوطالب از اعقاب عمر [الطرف] بن علی و محمد بن علی در منصوره خبر داده است.<sup>۹۹</sup> اینان در قرن سوم هجری از حجاز وارد سند شدند و به سبب داشتن پسران متعدد و پیوند خانوادگی با شخصیت‌های برجسته محلی، شمار فراوانی را به خود جذب کردند.<sup>۱۰۰</sup>

با اینکه هرگاه سخن از شیعه در هند به میان می‌آید، بیشتر اسماعیلیان و قرامطه و سپس زیدیه در نظر می‌آیند، زیرا اینان با تندروی و افراط بیشتر جلب توجه کرده‌اند، اما حضور شیعه امامیه نیز در هند قابل توجه است. ورود امامی مذهبان به هند تدریجی بود و برای نفوذ در این سرزمین، راههای مسالمت‌آمیز را بر روشهای قهرآمیز ترجیح داده‌اند و با توسل به تقیه خود را حفظ کرده‌اند.<sup>۱۰۱</sup> همین امر سبب شد که در قرون بعدی سلسله‌های شیعی امامی تاسیس شوند.

#### ارتباط تجاری عرب و هند

ارتباط تجاری عرب و هند به دورانهای پیش از اسلام باز می‌گردد. مناطق ساحلی شمالی و غربی شبه‌قاره هند روبه‌روی مناطق جنوبی و شرقی شبه‌جزیره عربستان است و جز دریای عرب حائلی میان آنها نیست. دریای عرب نقش مهمی در ارتباط میان این دو منطقه از دیرباز تا امروز داشته است. روابط اجتماعی، فرهنگی و تمدنی دو ملت هند و مسلمانان از گذشته با این مناطق ساحلی دو سرزمین انجام می‌شده است.<sup>۱۰۲</sup> مناسبات بازرگانی میان هند و کشورهای جانب غربی آن همچون عربستان، فلسطین و مصر از روزگاران قدیم رواج داشته است. ایرانیان نیز در کار تجارت با هند بوده‌اند و از همین رو در محل تلاقی دجله و فرات، شهر ابله را بنا نهادند.<sup>۱۰۳</sup> از سوی دیگر برخی امپراطوران هند (اشوکا ۲۷۴-۲۳۶ ق.م) سعی در انتشار دین بودا در سرزمینهای عربی داشتند. همین امر موجب ارتباط تجاری از ادوار کهن میان هند و جزیره‌العرب و مصر و عراق گردید.

هر دو سرزمین هند و جزیره العرب را از سه طرف دریاها احاطه کرده‌اند و همین باعث فعالیت تجاری در این منطقه می‌شد. از گذشته‌های دور کشتیهای عربی محصولات هند غربی را به بحرین، حضرموت، عمان، یمن و مسقط منتقل می‌کرد و از آنجا بر کرده شترها به حجاز و شام و از راه دریای سرخ به مصر می‌بردند و پس از آن به اروپا برده می‌شد.<sup>۱۰۴</sup> بنابراین طبیعی است که اعراب در تجارت میان شرق و غرب نقش عمده‌ای داشتند. چند مرکز تجاری و انبار کالا در سرزمینهای آنان قرار داشت افزون بر عدن، عربها محل دیگری به نام شحر داشتند که به سبب موقعیت خاص خود، مرکز هدایت کشتیهای بود که وارد خلیج فارس می‌شدند و یا قصد خروج داشتند.<sup>۱۰۵</sup>

با ورود اسلام این ارتباط قویتر و منظمتر شد. با ظهور اسلام ارتباط تجاری هند و سرزمینهای اسلامی در قرن هفتم میلادی (قرن نخست هجری) وارد دوران طلایی خود شد. گفتمنی است که ساکنان حجاز، بر خلاف ساکنان جنوب جزیره العرب، بازرگان بودند و مکه مرکز فعالیت بازرگانی آنان بود. با ادامه این ارتباط تجاری، برخی از هندیها در سرزمینهای عربی ساکن شدند و رفت‌وآمد در سواحل غربی هند افزایش یافت. این ارتباطها زمینه را برای دعوت اسلام فراهم کرد. تجار مسلمان بلافاصله خط تجارت دریایی ایران را در اختیار گرفتند و به دنبال آن، تعداد کشتیهای اعراب در اقیانوس هند افزایش یافت.<sup>۱۰۶</sup> اما سها و مبادلات فراوان هندیها و

مسلمانان موجب شد که هندیها با دین اسلام آشنا شوند. به تدریج مبلغان مسلمان نیز به هند آمدند و به نشر مذهب جدید پرداختند و مورد استقبال واقع شدند. با حضور مسلمانان، مساجدی ساخته شد و اسلام چند قرن پیش از آنکه به صورت یک قدرت سیاسی به هند بیاید به عنوان یک مذهب به هند راه یافته بود.<sup>۱۰۷</sup>

آنچه مورخان و سیاحان مسلمان روایت کرده‌اند و نیز تجارت پیوسته عربها با هند از زمانهای بسیار قدیم، نشان می‌دهد که مسلمانان مدت کوتاهی پس از وفات پیامبر (ص) در سواحل هند پدیدار شدند و خیلی سریع در میان حکام هندوی مالابار نفوذ و اعتبار کسب کردند.<sup>۱۰۸</sup> رولندسون می‌نویسد: اعراب مسلمان برای نخستین بار در اواخر قرن هفتم میلادی در سواحل مالابار سکونت اختیار کردند بسیاری محققان دیگر معتقدند که تجار ایرانی و عرب از قرن هفتم میلادی به بعد در تعدادی از شهرها و بنادر غربی هند سکنی گزیدند و با زنان بومی از نواج کردند. این مهاجرتها در مالابار بیش از سایر نقاط بوده است، بدان لحاظ که در آن ناحیه از زمانهای بسیار قدیم، تجار از حمایت و حرمت زیلا برخوردار بودند. اگر به تاریخ و موجبات تهاجم محمدبن قاسم

به سرزمین هند از زبان بلاذری توجه کنیم، نیز سکونت مسلمانان در آن منطقه به اثبات می‌رسد.<sup>۱۰۹</sup> ارتباط تجاری میان دو سرزمین سبب شد تا جمعانی از هندیان در نواحی عرب نشین مستقر شوند و از سوی دیگر، جمعیتهایی از عرب در مناطق هندی ساکن گردند. این گروهها نقش مهمی در انتشار اسلام در شبه‌قاره هند داشته‌اند. برخی محققان در مجموع سه عامل را سبب تقویت این ارتباط دانسته‌اند:

۱- زندگی اجتماعی امت اسلامی؛  
۲- بازارهای تجاری برای کالاهای هند در سواحل شهرهای مسلمان نشین؛

۳- راههای خشکی و دریایی میان دو سرزمین.<sup>۱۱۰</sup>  
**راههای ورود اسلام به هند**

اسلام از سه راه وارد شبه قاره هند شده است:

۱- راه دریایی، در سواحل مالابار در جنوب غربی هند در کنار دریای عرب واقع است که از گذشته‌های دور محل رفت و آمد بازرگانان و مسافران عرب بوده است؛

۲- راه خشکی، در مناطق سند در شمال غربی هند که فاتحان مسلمان عرب به فرماندهی محمدبن قاسم ثقفی از آن طریق وارد هند گردید؛

۳- راه خشکی، در مرزهای شمال غربی هند هم‌جوار با ایران و هندوستان، که برای نخستین بار قانچان مسلمان عجم به فرماندهی محمود غزنوی، بین سالهای ۳۸۸ تا ۴۲۱ قمری از این راه وارد هند شدند.<sup>۱۱۱</sup>



راه نخست قدیمیترین راهی است که اسلام برای نخستین بار از آنجا وارد شبه‌قاره هند شده است. نویسندگان قدیم و جدید درباره اهمیت دو راه اخیر قلم‌قرسایی کرده‌اند، اما درباره راه نخست، برخی اصلاً اسمی از آن نبرده‌اند و برخی به اشاره تنها بسنده کرده‌اند؛ این در حالی است که این راه از قدیمیترین راهها و پراثرترین آنهاست، زیرا ارتباط میان جزیره العرب و سواحل غربی هند در کنار دریای عرب از گذشته‌های دور، ارتباطی تنگاتنگ بوده است. همین راه موجب ارتباط تجاری هند و جزیره العرب در عصر بعثت نبوی شده و گروههایی یا نامهای «زط»، «پهاسره» و «احامره» وارد سرزمینهای عربی شده و در میان آنها شهرت یافته‌اند.<sup>۱۱۲</sup>

ورود اسلام از راه نخست همیشه با مسالمت و بدون درگیری نظامی بوده است. اگر ماجرای فتح سند در اواخر قرن نخست هجری را که به دست محمدبن قاسم ثقفی انجام شد، استننا کنیم، ارتباط مسلمانان با هند براساس بازرگانی و فرهنگی محض بوده است. مسلمانان در قرن نخست هجری بدون هیچ‌گونه تنش و درگیری و با احترام به عقاید و باورهای دیگران در سواحل غربی و جنوبی هند به تبلیغ دین اسلام پرداختند. آغاز پیدایش اسلام در شبه



قاره هند در سواحل جنوب غربی در مالابار بود. این مرحله

از پیدایش اسلام با تلاشهای فردی بازرگانان مسلمان صورت گرفت و هندیان مسلمان شده نیز در تبلیغ آن نقش داشتند.<sup>۱۱۲</sup> به عقیده نهر، تا پیش از حمله محمود غزنوی در مدتی بیش از ۳۰۰ سال اسلام به شکل صلح آمیز و به عنوان یک مذهب و عقیده به هند آمده بود و در میان سایر مذاهب متعدد هند برای خود جایی باز کرده بود، بدون آنکه آشننگی و تصادمی پیش آید؛ اما برخورد تازه محمود غزنوی در میان مردم از نظر روانی عکس العمل شدید به وجود آورد و آنها را از خشم و کینه سرشار کرد.<sup>۱۱۳</sup> بسیاری از جغرافی نویسان مسلمان مانند مسعودی، ابن حوقل، اصطخری و دیگران که پیش از هجوم غزنویان از هند دیدن کرده‌اند، از رفتار دوستانه حاکمان هندو با مسلمانان تمجید نموده‌اند.<sup>۱۱۴</sup> توماس آرنولد درباره پذیرش دلوپلایانه اسلام از سوی هندیها می‌نویسد:

«از آزادمنشی که اعراب پس از جنگهای شدید اولیه از خود نسبت به تبعه جدید نشان دادند، می‌توان استنباط کرد که انتشار اسلام در این قسمتها دلوپلایانه صورت گرفته است. مثلاً مردم برهمن آباد، که شهر آنان در اثر جنگ به تصرف مسلمانان درآمده بود، اجازه یافتند معابد خود را که مرکز فعالیت برهمنی بود، تعمیر کنند و کسی از پیروی دین خود به هیچ‌وجه ممانعت نمی‌شد و معمولاً پس از تسلیم مردم، ارتش در محل معینی اردو می‌زد و از مزاحمت و حتی رفت و آمد با بومیان جلوگیری می‌شد و مردم مجاز و آزاد بودند که از آداب و رسوم و دین خود پیروی نمایند.»<sup>۱۱۶</sup>

از راه دوم حملات نامنظمی از عصر خلافت عمر تا دهه‌های پایانی سده نخست صورت می‌گرفت تا اینکه محمدبن قاسم در سال ۹۲ هجری به آن منطقه هجوم برد و از راه بلوچستان به سند و پنجاب رسید و نخستین مسجد را در آن سرزمین بنیاد نهاد.<sup>۱۱۷</sup> با ورود فاتحان مسلمان از این راه، دولتی مسلمان در شمال شبه‌قاره هند، تابع دولت مرکزی تاسیس گردید. مسلمانان پایتخت سرزمین سند را منصوره<sup>۱۱۸</sup> نامیدند و این شهر مرکز مهمی برای رهبری سیاسی و نظامی حکومت مسلمانان در سند از سال ۹۲ تا ۳۶۶ هجری شد. منصوره مرکز نشر فرهنگ اسلامی در شبه‌قاره به شمار می‌آمد؛ هر چند فتوحات تا قرن چهارم هجری از حدود مرزهای سند، مولتان و کشمیر تجاوز نکرد و وارد سرزمینهای هند نشد.

راه سوم، مرز فاتحان عجم است که در قرن چهارم هجری وارد هند شدند و نخستین دولت مسلمان عجم را در شبه‌قاره هند، به نام دولت غزنوی در سال ۳۹۲ هجری تشکیل دادند. به دنبال این فتح، حاکمان بعدی مانند غوریان، ممالیک و

مغول هم از همین راه وارد شبه قاره هند شدند.<sup>۱۱۹</sup>

### بازرگانان و مهاجران در گسترش اسلام در هند

بیشتر پژوهشگرانی که درباره چگونگی گسترش اسلام در هند تحقیق کرده‌اند، غالباً ترویج اسلام در شبه‌قاره را مرهون هجوم نظامی کسانی چون سلطان محمود غزنوی دانسته‌اند. در حالی که حقیقت این است که بسیاری از مردم شبه‌قاره بدون هیچ جبری و به اراده خود اسلام را پذیرفته‌اند و عامل اصلی، روش مسالمت آمیز کسانی بوده که هیچ‌گونه وابستگی به حکومت و دربار نداشته‌اند. این افراد یا بازرگانانی بوده‌اند که در غرب شبه‌قاره به‌ویژه از ایران بری تجارت به هند آمدند و در ضمن تجارت به ترویج اسلام همت گماشتند و یا صوفیان و عرفایی بوده‌اند که به شیوهی دلسوزانه مردم ستمدیده شبه‌قاره را از حقوق برابرشان به عنوان یک انسان آگاه می‌کردند.<sup>۱۲۰</sup> احکرت مبلغان مسلمان به سوی هند در ادوار مختلف در قالب تجارت یا لشکر نظامی ادامه داشت، زیرا مسلمانان انگیزه تبلیغ دین خود را به صورت بازرگانی یا سیاسی و یا جهان‌شمیسه با خود به همراه داشتند.<sup>۱۲۱</sup>

بدون تردید انتشار اسلام در هند تنها با اشغال نظامی صورت نگرفت، بلکه استقرار آن بیشتر مبتنی بر هجرت گروههای کوچکی از تجار و پناهندگان جزیره‌ال‌عرب یا مسلمانان آسیای میانه بود که درصد ادامه کار فاتحان نخستین بودند. البته باید توجه داشت که حاکمیت سیاسی مسلمانان در هند، در چهار قرن نخست اسلامی، تنها منحصر به سند و مولتان بود.<sup>۱۲۲</sup> برخی محققان تاریخ هند با اینکه تاریخ نفوذ اسلام در شبه‌قاره را آمیخته با افسانه‌ها و موهومات دانسته‌اند، اما نوشته‌اند: «این مقلد مسلم است که تاجران عرب که در زمان پیامبر (ص) مسلمان شده بودند، اسلام را در مناطق ساحلی و جزایر جنوب هند رواج دادند.»<sup>۱۲۳</sup> در برخی منابع به شواهدی از نقش بازرگانان مسلمان در به اسلام درآوردن مردم هند به‌خصوص پادشاهان برخوردار می‌کنیم. بلاذری (متوفای ۲۷۹ق) داستانی را از مسلمان شدن یکی از پادشاهان عسیفان، کشور واقع بین کشمیر، مولتان و کابل نقل کرده است. او می‌نویسد: عسیفان، پادشاه خردمندی داشت. مردم آن سرزمین بتی را که برای آن معبدی ساخته بودند پرستش می‌کردند. در همین حل پسر پادشاه بیمار شد. او از روحانیان متولی معبد خواست تا در برابر بت دعا کرده تا فرزندش را شفا دهد. آنان دعا کردند و ادعا نمودند که دعایشان اجابت شده است، اما طولی نکشید که فرزند پادشاه مرد. از این رو پادشاه معبد را ویران کرد و بت را شکست و متولیان آن را کشت. پس از این ماجرا، هیئتی از بازرگانان مسلمان را دعوت کرد و آنان توحید را بر او عرضه داشتند و



پادشاه مسلمان شد.<sup>۱۳۲</sup> بدون تردید نفوذ تبلیغاتی، مشابه آنچه بلاذری گزارش کرده است، از سوی بازرگانان مسلمان رخ داده است. برخی پژوهشگران از تعداد زیادی از مبلغان که با روش مسالمت‌آمیز به تبلیغ دین اسلام پرداخته‌اند، یاد کرده‌اند.<sup>۱۳۵</sup>

بخشی از تاریخ پیشرفت مسلمانان در جنوب هندوستان، به قرن هشتم میلادی منتهی می‌گردد. نخستین شواهد و نشانه‌های مسلم حضور مسلمانان در هند از این قرن است. برخی محققان تاریخ هند نوشته‌اند: «در میات کانو، گورستان کولام، سنگ‌قبرهای قدیمی بسیاری قرار دارد که بر روی بعضی از آنها مطالبی نقر کرده‌اند. بر روی یکی از این سنگها چنین می‌خوانیم: علی بن عثمان در سال ۱۶۶ هجری برای همیشه دارفانی را وداع گفت.»<sup>۱۳۶</sup> و باز همین محقق در مورد قرائن نفوذ اسلام در هند در سده نخست هجری نوشته است: «کالدول، در کاوشهای باستان‌شناسی ظروف شکسته بسیاری به دست آورد و مهمتر آنکه تعداد زیادی سکه اسلامی از قرن هفتم میلادی (۷۱ هجری) تا سیزدهم میلادی در آنجا کشف کرده است.»<sup>۱۳۷</sup> در قرن هشتم میلادی گروهی از مسلمانان از عراق به هندوستان مهاجرت می‌کنند و در آنجا سکونت می‌گزینند. توماس آرنولد در این باره می‌نویسد:

«تجارت ادویه، عاج، سنگهای قیمتی و چیزهای دیگر که تجارت آنها به مدت صد‌ها سال در اختیار اعراب و ایرانیان بود، موجب نفوذ عمیق و مستمر

اسلام در سواحل غربی جنوب هندوستان شد. آمیزش مداوم با این مهاجران موجب پیدایش جامعه‌ای مختلط از نژادهای نیمه‌هندی و نیمه‌عرب یا نیمه‌ایرانی در مراکز تجارت در امتداد ساحل گردید. به نظر می‌رسد که روابط بسیار دوستانه‌ای بین بازرگانان مسلمان و فرمانروایان هندی که به منظور توسعه فعالیت‌های تجارتی و بهبود وضع کشور از آنان حمایت می‌کردند، وجود داشته است. هیچ‌گونه مانعی در راه فعالیت‌های بازرگانی وجود نداشت و تازه مسلمانان بومی و محلی از امتیازات و احترامی که بازرگانان خارجی برخوردار بودند استفاده می‌کردند؛ هر چند قبل از پذیرش اسلام در پایتترین طبقه اجتماع قرار داشتند.»<sup>۱۳۸</sup>

از نخستین عربهایی که هند را موطن خویش قرار دادند، قبیله‌ای است که حجاج بن یوسف آنها را از عراق اخراج کرد و آنها به ساحل غربی هند پناهنده شدند و برخی از افراد آن قبیله در ساحل بمبئی، در منطقه کوکن مستقر شدند. امروز مسلمانان هندی که اصل آنها به این قبیله باز می‌گردد، به عنوان «نوابی» معروف‌اند. تاراچند، مورخ هندی اشاره می‌کند که طایفه‌ای از مسلمانان که امروز به نام کبای در مناطق جنوب هند و سیلان معروف‌اند، ریشه آنها به این



قبیله عربی باز می‌گردد.<sup>۱۳۹</sup> بنا بر اظهار نظر برخی محققان تاریخ هند، اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ورود مسلمانان به جنوب هند و سواحل غربی آن به اوایل قرن هشتم میلادی و شاید هم زودتر، و ورود آنها به سواحل شرقی به حدود قرن دهم میلادی می‌رسد. آنها در مدت زمان بسیار کوتاهی در تمام بتادر و شهرها پراکنده شدند و به سرعت در امور سیاسی و اجتماعی نفوذ و اعتبار به دست آوردند. آنها هم به مناصب دست یافتند و هم با برپایی مساجد به تبلیغ اسلام پرداختند. عدم گسترش کیش هندو در جنوب هند هم در اثر نفوذ اسلام بود.<sup>۱۴۰</sup> نفوذ اسلام در آن منطقه به سرعت رو به فزونی گذاشت و بیش از یک صد سال مسلمانان در سواحل مالابار سکونت گزینند. با استقلال خوبی که از سوی مردم از مسلمانان صورت گرفت، آنها توانستند به تبلیغات دینی بپردازند.<sup>۱۴۱</sup>

مسلمانان که وارث تجاری اعراب و ایرانیان پیش از اسلام شده بودند، از طریق تجاری و با سکونت گزیندن در سرزمینهای هند نقش زیادی در گسترش اسلام داشتند. تاراچند، مورخ نامور تاریخ هند درباره راه دریایی از بتادر عربستان یا خلیج فارس به جانب چین و شهرت آن، توضیحاتی داده است که نشان می‌دهد اعراب این راه را آشنایی داشته و کشتیهای زیادی با مال التجاره‌های گوناگون از این طریق رفت‌وآمد کرده‌اند و دادوستدهای بسیار میان کشورهای مسلمان و هند انجام می‌گرفته است.<sup>۱۴۲</sup> این توضیحات ورود اسلام از راه دریایی را به شبه‌قاره هند تأیید می‌کنند. درست است که فتوحات اولیه مسلمانان به علت قدرتمند بودن هند آن زمان یا به علت آشفته‌گیها و اختلافات داخلی خود مسلمانان، از حدود سند تجاوز نکرد و به همین سبب هجوم آنها تا عصر غزنویان دنبال نشد، اما بنا بر آنچه نهر و نوشته است:

«تماسهای گوناگون میان دنیای عربی و هند رو به افزایش بود. مسافران از هر دو سو در رفت‌وآمد بودند، سفیران میان آنها مبادله می‌شدند، کتابهای هندی مخصوصاً در رشته‌های ریاضیات و نجوم به بندک رفتند و به زبان عربی ترجمه گردید. بسیاری از پزشکان هندی به بغداد رفتند. داد و ستد و ارتباط فرهنگی فقط در شمال هند محدود نبود، بلکه دولت‌های جنوب و سواحل غربی هند با عربها روابط بازرگانی و داد و ستد فراوان داشتند.»<sup>۱۴۳</sup>

دادوستدهای فرهنگی مسلمانان با هندوها یک‌سویه نبوده است. ابن‌ابی‌اصیبه از پزشکان هندی به نامهای سکه هندی و صالح بن بعله هندی یاد کرده است که در روزگار هارون الرشید، برای معالجه خلیفه از هند به عراق آمده و مردم از دانش آنها بهره برده‌اند.<sup>۱۴۴</sup> ابن ندیم نیز از سکه

هندی به عنوان مترجم زبان هندی به عربی یاد کرده که در میان اصحاب اسحاق بن سلیمان بن علی هاشمی قرار داشت. او همچنین از ابن دهن هندی نام برده که مسئولیت بیمارستان براسمه را بر عهده داشت و آثار عربی را به هندی ترجمه می کرده است.<sup>۱۳۵</sup>

شماری از جغرافی‌نویسان و سیاحان که پیش از حمله غزنویان از هند دیدار کرده‌اند، سخن از نفوذ اسلام در بسیاری از شهرهای هند به میان آورده‌اند. ابن حوقل که در قرن چهارم و پیش از حمله غزنویان به هند سفر کرده است، از شهرهایی دیدن کرده و از آنها نام برده است که ساکنان آنها مسلمان بوده‌اند و جز مسلمان بر آنها حکومت نمی کرده و مساجد و شاعران اسلامی و آنان در مناره‌ها برپا بوده است. او در ادامه می‌نویسد: «منصوره شهری است که ساکنان آن مسلمان‌اند و فردی از قزیش از فرزندان هبارین اسود بر آنها حکومت می‌کند، زیرا اجداد هبار بر آنها غلبه یافته است.»<sup>۱۳۶</sup> مسعودی که در آغاز قرن چهارم به هند مسافرت کرده است، روایت می‌کند که بیش از ده‌هزار مسلمان از سیراف، عمان، بصره، بغداد به سیمور (چال امروزی) مهاجرت کرده‌اند.<sup>۱۳۷</sup> او در این باره می‌نویسد: «من به سال

۳۰۴ به دیار سیمور هند بیهودم که جزو لار از مملکت بلهر است. در آن موقع حاکم سیمور معروف به جالغ بود و ده هزار مسلمان از بیسر و سیرافی و عمانی و بصری و بغدادی و دیگر شهرها مقیم آنجا بودند که گروهی از تجار مشهور چون موسی بن اسحاق سلولونی از آن جمله بودند.»<sup>۱۳۸</sup>

مسعودی همچنین درباره حضور مسلمانان در قلمرو یکی از پادشاهان هند می‌نویسد:

«اسلام در ملک بلهرا محترم و عزیز است و مسلمانان مسجد جامع‌ها دارند که به نماز آباد است و پادشاه آنجا ۴۰ و ۵۰ سال و بیشتر پادشاهی می‌کند و مردم مملکت بنظرند که عمر ملوکشان به سبب عدالت و احترام مسلمانان دراز می‌شود.»<sup>۱۳۹</sup>

اصطخری و مقدسی نیز از شکوفایی اسلام، وجود دانش و دانشمندان بسیار و برپا بودن مساجد مسلمانان و خطبه کردن آنان در هر آئینه در شهرهای هند، به‌ویژه در منصوره و مولتان سخن رانده‌اند.<sup>۱۴۰</sup> انتشار سریع اسلام در اندک زمان در قسمت اعظم شبه‌قاره هند، گوستاو لوبون فرانسوی را به تعجب واداشته است.<sup>۱۴۱</sup>

با اینکه برخی محققان، گزرش مسلمان شدن پادشاه مالابار در دینار با هیئت مسلمان عازم سیلان (که گفته‌اند مالک‌بن دینار،<sup>۱۴۲</sup> مالک‌بن حبیب و شرف‌بن مالک رهبر هیئت نیز در میان آنها بوده‌اند) و حرکت مخفیانه او به ساحل عربستان و سپس دعوت مردم آنجا به اسلام با نگارش نامه به آنها را

فاقد صحت دانسته‌اند، اما این نکته را یادآور شده‌اند که این داستان نشان‌دهنده این حقیقت است که نفوذ اسلام در سواحل مالابار برای قرن‌ها نتیجه تبلیغات صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز بوده است.<sup>۱۳۳</sup> در نیمه دوم سده نخست هجری، گروهی از مسلمانان به قصد دادوستد یا امور بازرگانی در سواحل مالابار و خلیج کامبای (Cambay) و نواحی دکن (اندره Andhara) پیاده شدند و شماری چند از آنان در یخسهای ساحلی این مناطق ساکن شدند و با خانواده‌های بومی ازدواج کردند و نسل مختلطی به وجود آوردند. حضور و ورود این مسلمانان در ساحل مالابار هیچ جنبه نظامی نداشت. رفتار مسلمانان موصوف با مردم این سواحل چنان دوستانه و نزدیک بود که برخی از راجه‌های هندو، پاره‌ای از ماموران و کارگزاران خود را از میان مسلمانان برگزیدند.<sup>۱۳۴</sup> توماس آرنولد از سه گروه مهاجر به هند که در آن منطقه سکنی گزیدند، یاد کرده است:

۱- مهاجرانی که از سرزمینهای شمال غربی هندوستان کوچ کردند و اکثراً در مناطق سند و پنجاب سکونت کردند ؛  
۲- بلزماندانگن درباریان و ارتشهای خاندانهای سلطنتی مسلمان در زمان گذشته که بیشتر در هند علیا عده‌ای نیز در ایالت دکن سکونت دارند ؛

۳- مردمی که در ساحل غربی سکونت دارند و محتملاً از نژاد اعرابی‌اند که ابتدا از راه دریا به هندوستان وارد شدند.<sup>۱۳۵</sup>



حضور مسلمانان در آن منطقه به تدریج موجب پذیرش اسلام از سوی برخی پادشاهان هند گردید. در اواخر سده نهم میلادی (برابر با نیمه دوم سده سوم هجری) یکی از پادشاهان هندو مذهب سلسله شیرامن بیرومل به دین اسلام گروید و خویش‌رنا عبدالرحمن ساموری نامید.<sup>۱۳۶</sup> اتنی چند از راجه‌های هندی القاب و عنوانی اسلامی به نام خود افزودند. همین امر موجب شد پاره‌ای از رسوم اسلامی در سواحل مالابار مرسوم شود که هنوز برقرار است.<sup>۱۳۷</sup>

عوامل پیشرفت و ماندگاری اسلام در هند عواملی موجب پیشرفت اسلام در هندوستان گردید، نخست این بود که اسلام تنها عامل برتری انسانها را تقوی و اعتقاد و عمل به آن می‌دانست، در حالی که یکی از نقاط ضعف دین هندویی، وجود سلسله مراتب طبقاتی در آن بود. برخی با تاکید بر عامل برابری اجتماعی در اسلام نوشته‌اند:

«افزون بر تبلیغات مبلغان، علل دیگری موجب افزایش فوق‌العاده عده مسلمانان در هند شد. این علل را باید در شرایط اجتماعی زندگی هندوها جست‌وجو نمود. تحقیر و تبعیضاتی که نسبت به طبقات پایین هندو به وسیله همکیشان آنان اعمال می‌گردید و موانعی که در راه بهبود شرایط این طبقات قرار داده شده است، تضاد چشمگیر و

تفاوت فوق العاده‌ای بین دین هندو و دین اسلام که در آن نظام طبقاتی و تبعیض اصلاً وجود ندارد و به افراد آزادی کامل برای نیل به اهداف خود را داده است، نشان می‌دهد. مثلاً بافندگان پارچه و اجناس پنبه‌ای که همکیشان آنان در بنگال به آنان با دیده تحقیر می‌نگرند، به‌طور دسته‌جمعی مسلمان می‌گردند تا بدین وسیله از وضع و موقعیت طبقاتی پستی که در نظام طبقاتی هندو داشتند، نجات یابند.<sup>۱۳۸</sup>

دوم اینکه روحانیت و مقام منوی آن منحصر در طبقه خاصی نبود.<sup>۱۳۹</sup> اسلام با تکیه بر اصل توحید که با فطرت و سرشت انسانها سازگار بود و برتری را جز به علم و تقوی نمی‌دانست، از سوی مردم پذیرفته شد. اسلام در زندگی اجتماعی برابری و آزادی را تبلیغ می‌کرد و توجهی به نژاد یا طبقه اجتماعی افراد نداشت. این طرز تفکر در آیین هندو نیز تأثیر گذاشت و فکر تازه برابری اجتماعی، نظامهای کهن را

در مورد طبقات اجتماعی درهم شکست.<sup>۱۴۰</sup> آسانگیری و تسامح مسلمانان در مواجهه با شائری هندیان را نیز باید به عوامل یادشده افزود. گفتنی است که محبدین قاسم ثقفی با بزرگان سرزمین هند، بویژه علمای دینی با احترام رفتار کرد و آنها را در عبادت آزاد گذاشت، با این شرط که

حاکمیت مسلمانان را بپذیرند و به رضایت به آنها جزیه پرداخت کنند.<sup>۱۴۱</sup> در مولتان که آخرین قلمه سندیان بود، بسیاری از بازرگانان و صاحبان حرف از ساکنان سرزمینهای مجاور از ستم براهمه به‌والی مسلمانان روی آوردند، زیرا خیر ملاری او و برهیز وی از قتل و غارت را شنیده بودند. اینان همگی حاکمیت مسلمانان را پذیرفتند. حسن رفتار مسلمانان با هندیان و برهیز از تجاوز به مال و جان مردم، بیشترین تأثیر را در ماندگاری مرکز مسلمانان در مولتان داشت.<sup>۱۴۲</sup>

شاید بسیاری از خبرگان هند گمان می‌کردند که فاتحان مسلمان نیز همانند دیگر مهاجمان یونانی، خون و غیر اینها که وارد این شبه‌قاره شده بودند در این سرزمین پایدار نخواهند ماند، اما دیری نپایید که مسلمانان بسیاری از نواحی آن را فتح کردند و تأثیرات دینی، فرهنگی، علمی و اجتماعی خود را در آن منطقه پلر جا نمودند. نشانه این ماندگاری وجود بیش از صد میلیون مسلمان هندی‌الاصل در آن سرزمین است. نشانه دیگر آن سخن گفتن بسیاری از ساکنان آن به زبان اردو است که یکی از مشتقات زبان مسلمانان است.<sup>۱۴۳</sup>

**تأثیر اسلام در هند**  
با حضور مسلمانان در هند، تغییرات مهمی در زندگی اجتماعی و فرهنگی شمال هند به وجود آمد. نشانه‌ها و مشخصات قدیمی، نژادی، سیاسی و مذهبی به کلی دگرگون شد. نهادهای فتوایی، شوراها، انجمنها و حکومت‌های قبیل‌های را از این برد. نظریه قدیمی پادشاهی از دریایی تا

دریای دیگر درهم پیچید و یک نوع موزنه قدرتی جای آن را گرفت. مراکز قدیمی فرهنگی و نواحی تجاری و فعال زندگی تغییر یافت و به‌طور کلی حضور مسلمانان در هند تأثیر عجیبی در تحولات فرهنگ آن سرزمین به جای گذاشت و همه چیز را زبرور کرد.<sup>۱۴۴</sup> مسلمانان در سرزمینهایی که فتح کردند، دو گونه تأثیر گذاشتند. در برخی مناطق مانند مصر، منبیت خود را در کشور مغلوب به‌طور تام و تمام تنفیذ نمودند و در برخی دیگر مانند ایران و هند، تمدن آن کشور را با تمدن خود امتزاج دادند. به نوشته گوستاو لوبون در هندوستان این دو تمدن مثل شیر و شکر به‌طور ی با هم آمیخته شدند که در عقاید مذهبی هم بنای تأثیر را گذاشته و چندی که از میان گذشت تمدن ثالثی که عبارت از تمدن ایران باشد، با آن مزجوج گردید و بدین واسطه لطافت و ظرافتی در آن پیدا شد.<sup>۱۴۵</sup>

تاریخچه که به بهترین وجه از تأثیر اسلام در هند سخن رانده است، در این زمینه می‌نویسد: «مسلمانان که به هند وارد شدند، آنجا را چون خانه خود ساختند. آنها در میان آنبوه هنتوها محاصره شدند و بدین لحاظ اقام به هر گونه مبارزه و دشمنی با آنان غیرممکن می‌نمود. رابطه و مشارکت دایمی به تدریج تفاهمی میان هندوان و مسلمانان به‌وجود آورد... در نتیجه فرهنگ تازه‌ای قدم به عرصه وجود گذاشت که نه کلاً هنتو می‌توانست باشد و نه اسلامی خوانده می‌شد. این مولود تازه می‌تواند فرهنگ هندو و اسلام خوانده شود. نه تنها



آیین هنتو، بلکه هنر، ادبیات و علوم، عناصری را از اسلام در خود جذب کردند، حتی روح فرهنگ و فکر هنتوها تحت تأثیر اسلام قرار گرفت.<sup>۱۴۶</sup>

محقق یاد شده در فصل پنجم از کتاب خویش، نفوذ اسلام را در فرقه‌های مختلف هندو به خوبی نشان داده و نشانه‌هایی از شباهتهای مراسم و سنن فرق هندی را ارائه کرده، که از اسلام تأثیر پذیرفته‌اند. وی می‌نویسد: «اگر بگویم نفوذ مسلمانان در کلیه شئون زندگی هندوهای تعمیم یافته، سخنی چندان به‌گزارف نگفته‌ایم. اما در هیچ جای دیگر آثار آن تا بدین پایه مسلم و قطعی به نظر نمی‌رسد که در آداب و رسوم، جزئیات زندگی خانوادگی، موسیقی، فرم لباسها، آشپزی، مراسم ازدواج و... تأثیر عمیق اسلام به چشم می‌خورد.»<sup>۱۴۷</sup> میان اوضاع سیاسی، دینی و اجتماعی هند و جزیره‌العرب در قرن هفتم میلادی و آغاز پیلایش اسلام شباهتهایی وجود دارد. گویا و ادبناث (زنده به‌گور کردن دختران) در هر دو منطقه وجود داشته است.<sup>۱۴۸</sup> شاید بتوان گفت ورود اسلام به هند بزرگترین حادثه از زمان ورود آریاییان به شبه‌قاره هند بود، زیرا بیشترین تأثیر را بر جامعه و فرهنگ هندی گذاشت. هند در طول تاریخ



پرحادثه‌اش، تاثیرات بیگانه را در فرهنگ سرشار و غنی خویش هضم می‌کرد، اما در واقع دین اسلام در فرهنگ هندی موثر افتاد. جالب این است که اسلام خود را بر جامعه هند تحمیل نکرد و اجتماعات گوناگونی را که در کنار هم و با چارچوب دینی و فرهنگی ویژه خویش می‌زیستند، درهم ادغام نمود. اسلام بدون اینکه اصلی از اصول خود را از دست بدهد، توانست فرهنگ هندی را در راستای اهداف خویش به خدمت بگیرد؛ و این خود بزرگترین مجزیه اسلام بود.<sup>۱۵۹</sup> اصول فکری و ارزشهای خلاق اسلام، پس از ورود به این شبه‌قاره مقتضیات فرهنگی و اقلیمی منطقه را در خود انعکاس داده و با موارث فکری و فلسفی هند ترکیب گردید و از این راه به خلاقیت و نمو تازه‌ای رهنمون شد.<sup>۱۶۰</sup>

با انتشار اسلام در هند که در مرحله نخست با سکنی گزیندن و در آمیختن مسلمانان با ساکنان آن سرزمین صورت گرفت، به تدریج موجب گسترش زبان و کتابت عربی و در سده‌های بعدی زبان و کتابت فارسی، در میان هندیان گردید.<sup>۱۶۱</sup> مسلمانان سند در انتقال فرهنگ هند به بنفاد و از آنجا به دمشق و قرطبه و تا قلب اروپا نقش مهمی داشتند.

در این زمینه خلفای عباسی و برمکیان مشوق دانشوران سندی بودند و سندیان در این دوره برخی آثار سنسکریت را به زبان عربی برگرداندند.<sup>۱۶۲</sup> مسلمانان در زمینه علوم نیز که البته بیشتر در دوره‌های میانی اسلام مطرح بود در هند تاثیرگذار بودند. منجمان هندو بعضی از اصطلاحات علمی و محاسبات طول و عرض جغرافیایی و تقویم را از مسلمانان گرفتند.<sup>۱۶۳</sup>

اکنون این سوال به ذهن خطور می‌کند که با وجود تاثیر عمیق و انکارناپذیر اسلام در شبه‌قاره هند و حکومت طولانی مسلمانان در آن، چرا اکثریت ساکنان آن سرزمین غیرمسلمان باقی ماندند؟ عوامل زیر در باقی ماندن اکثریت هندیان به دین پیشین خود، موثر بوده‌اند:

۱- بیشتر پادشاهان و حاکمان مسلمانی که به این منطقه لشکرکشی نظامی کردند، به‌جای آنکه اهتمام نخستین آنها نشر و گسترش اسلام باشد، همت خود را صرف محکم‌کردن پایه‌های قدرت خویش نمودند. آنان اموال بسیاری را در خوشگذرانی و عیش و نوش هزینه کردند. البته این به معنای نادیده گرفتن سهم آنها در شکوفایی تمدن اسلامی و احیای برخی علوم و فنون نیست.

۲- حکومت‌هایی همچون غزنویان و مغولان که با انکا به قدرت نظامی وارد شبه‌قاره هند شدند، خود آشنایی درستی با اسلام نداشتند زیرا خود حدیث‌المهد به اسلام بودند و با مشغول شدن به فتوحات و قدرت، نسبت به آموزش معارف اسلامی بی‌اعتنا ماندند.

۴- در سده‌های اخیر نقش انگلیسیها در تحریک هندوها بر ضد اسلام و مسلمانان در بی‌رغبتی آنها بی‌تاثیر نبوده است.<sup>۱۶۴</sup>

### کتابنامه

- آرنولد، سیر توماس، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۸  
- ابن ابی اصیبه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، دارالفکر، بیروت ۱۳۷۶ قمری/۱۹۵۶ میلادی  
- ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، انتشارات اسماعیلیان، تهران [بی‌تا]

- ابن حجر عسقلانی، علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۵ قمری

- ابن حوقل نصیبی، ابوالقاسم، کتاب صورة الارض، لیدن ۱۹۳۸ میلادی

- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، موسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت [بی‌تا]

- ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، تحقیق علی شیری، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ قمری

- ابن ندیم، محمدبن اسحاق، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، [بی‌تا]، تهران [بی‌تا]

- ابن هشام، عبدالمملک، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۳ قمری



- احمد، عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، انتشارات کیهان و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸  
- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، انتشارات شریف رضی، قم ۱۴۱۶ قمری/۱۳۷۴ شمسی

- الوابی، محی‌الدین، الدعوة الاسلامیه و تطورها فی شبه‌القاره الهندیه، دارالقلم، دمشق ۱۴۰۶ قمری  
- باسورت، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲

- بلاذری، احمدبن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، موسسه‌الاعلمی، بیروت ۱۳۹۴ قمری  
- فتوح البلدان، یا حواشی عبدالقادر محمدعلی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۰ قمری/۲۰۰۰ میلادی

- بهروزان، گیله‌گل، هند، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۹

- بیرونی، ابوریحان، تحقیق مال‌الهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲

- تاراچند، تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، انتشارات پازنگ، تهران ۱۳۲۴

- جلالی نائینی، سیدمحمد رضا، هند در یک نگاه، انتشارات شیراز، تهران ۱۳۷۵

- حاکم نیشابوری، مستدرک الحکم، تحقیق یوسف مرعشی، دارالمعرفه، بیروت ۱۴۰۶ قمری

- حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، انتشارات افسون، تهران ۱۳۸۰

- الحسنی، عبدالحی بن فخرالدین، نزهة الخواطر و بهجة المسامح و الناظر، چاپ مجلس دائرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن ۱۲۸۲ قمری/۱۹۶۲ میلادی

- حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، داراحیاء التراث العربی، بیروت [بی تا]

- دولاقوز، ث. ف.، تاریخ هند، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، نشریات کمیسیون معارف تهران ۱۳۶۶

- رضوی، عباس اطهر، شیعه در هند ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم ۱۳۷۶

- ساداتی، احمد محمود، تاریخ المسلمین فی شبه القارة الهند و پاکستانیه و حضارتهم، مکتبه نهضة الشرق، قاهره [بی تا]

- سمعانی، عبدالکریم بن محمد الانساب، تعلیق عبدالله عمر الابدودی، دارالجتان، بیروت ۱۴۰۸ قمری

- سیدناصری، حمیدرضا، کشمیر گذشته، حال، آینده، موسسه نشر و تحقیقات ذکر، تهران ۱۳۷۹

- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیمی، دارالتراث، بیروت [بی تا]

- عربی، اسماعیل، الاسلام و التيارات الحضارية فی شبه القارة الهندیه، [بی تا]، دارالعربیة للكتاب، ۱۹۸۵ میلادی

- کوفی، علی بن حاصد فتح السند، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت ۱۴۲۰ قمری/۲۰۰۰ میلادی

- گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۳۴

- لین بول، استانی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ذیای کتاب، تهران ۱۳۶۳

- مبارکبوری، قاضی اطهر، العقد الثمین فی فتوح الهند و من ورد فیها من الصحابة و التابعین، دارالانصار، قاهره [بی تا]

- مقدسی، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱

- مقریزی، تقی الدین، النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم، تحقیق حسین مونس، انتشارات شریف رضی، قم

۱۴۱۲ قمری/۱۳۷۰ شمسی

- مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰

- مونس، حسین، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران ۱۳۷۵

- ناخدا راهرمزی، بزرگ بن شهریار، عجائب الهند، (افست شده از نشر لیند: ۱۸۸۶ میلادی) تهران [بی تا] ۱۹۹۶ میلادی

- نجوی، عدنان علی رضا، ملحمة الاسلام فی الهند، دارالتحوی، عربستان سعودی ۱۴۱۲ قمری/۱۹۹۲ میلادی

- نهره، جواهر لعل، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱

- هالیستر، جان نورمن، تنسیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۳

- یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت [بی تا]

پی نوشتها

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام

۲. محمد بن اسحاق معروف به «ابن ندیم»، الفهرست، [بی تا]، [بی تا]، ص ۱۱۶

۳. قاضی اطهر مبارکبوری، العقد الثمین فی فتوح الهند و من ورد فیها من الصحابة و التابعین، دارالانصار، قاهره [بی تا]، ص ۱۵

۴. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، با حواشی عبدالقادر محمدعلی، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت ۱۴۲۰ قمری/۲۰۰۰ م، ص ۲۵۷

۵. مبارکبوری، پیشین، ص ۱۵

۶. سیدمحمد رضا جلالی نائینی، هند در یک نگاه، انتشارات شیراز، چاپ اول، تهران ۱۳۷۵، ص ۳۳

۷. پیشین، ص ۳۷

۸. جواهر لعل نهره، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۱، ص ۳۹۴

۹. سیرتوماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۸۲

۱۰. عبدالملک بن هشام، السیرة النبویه، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۲ قمری، ج ۱، ص ۳۷۹

۱۱. «بیره به فرد مسلمانی گویند که در سرزمین هند متولد شده است و جمع آن بیاسره است. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چهارم، تهران ۱۳۷۰، صص ۲۰۵ و ۲۰۶

۱۲. محی الدین الالوایی، الدعوة الاسلامیه و تطورها فی شبه القارة الهندیه، دارالقلم، دمشق ۱۴۰۶ قمری، ص ۱۲۳



۱۲. علی بن حجر عسقلانی، الاسیاه، تمييز الصحابه، تحقيق عادل احمد عبدالموجود دارالکتب العلميه، اول، بیروت ۱۴۱۵ قمری، ج ۲، ص ۲۳۴

۱۴. پیشین

۱۵. صلی الدین الوائلی، پیشین، صص ۱۲۶ و ۱۲۷

۱۶. حاکم نیشابوری، مستدرک الحاکم، تحقیق یوسف مرعشلی، دارالمعرفه، بیروت ۱۴۰۶ قمری، ج ۲، ص ۱۲۵، فاضی اطهر مبارکپوری، المقد الثمین، صص ۲۳ و ۲۴

۱۷. بزرگ‌بن شهریار ناخدا رامهرمزی، عجائب‌الهند، بی‌نا، تهران ۱۹۶۶، افست‌شده از نشر لیدن ۱۸۸۶ میلادی، صص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ اطهر مبارکپوری، پیشین، صص ۲۲ و ۲۳

۱۸. به گفته یاقوت حموی شهرهای میان هند کرمان و سجستان را «سند» گویند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از منصوره و دیبل و سیستان که بخشی از سند به شمار می‌روند. یاقوت حموی، معجم‌البلدان، دار احیاء التراث العربی، بیروت بی‌تا، ج ۳، ص ۲۶۷ و ۲۰۱. اصطخری شهرهای سند را عبارت می‌داند از: منصوره (که آن را سندیه خوانند)، دیبل، بیرون، قاروی، انزی، بلزی، مواهی، بهرج، بابیه، منجارتی، سوسال و رور. ابوالسحر ابراهیم اصطخری، مساک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارت علمی و فرهنگی، سوم، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۴۶.

گفتنی است که مسعودی سخن جاحظ در یکی پنداشتن رود سند و رود مهران رد کرده و می‌نویسد: گویی (جاحظ) نمانسته که رود مهران سندی از چشمه‌های معروف از مناطق علیای سند از دیار قنوج و مملکت بوزوره و سرزمین کشمیر و قندهار و طاقن مایه می‌گیرد تا به دیار مولتان می‌رسد. به همین جهت آن را «مهران طلایی» نامیده‌اند که به منی مولتان روزنه طلاست. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۹۴

۱۹. مسعودی در تمییز میان سند و هند می‌نویسد: زبان سندی از زبان هند جناست. سند مجاور دیار اسلام است و پس از آن هند است. مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۱۶۷؛ یاقوت حموی سرزمینهای میان هند و سجستان را سند دانسته است که مرکز آن منصوره است. معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۲۶۷

۲۰. الوائلی، پیشین، ص ۱۹۴

۲۱. پیشین

۲۲. ابن حجر، پیشین، ج ۳، ۲۲۹؛ عزالدین بن اثیر، اسدالذابه فی معرفه الصحابه، انتشارات اسماعیلیان، تهران بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۶

۲۳. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمدباقر افضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت بی‌تا، ج ۴، صص ۱۸۱ و ۱۸۲

۲۴. بلاذری، فتوح‌البلدان، ص ۲۵۷؛ یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۲۰۰

۲۵. پیشین

۲۶. عدنان علی‌رضا نحوی، ملحمه‌الاسلام فی‌الهند، اول: دارالنحوی، عربستان سعودی ۱۴۱۲ قمری / ۱۹۹۲ میلادی، ص ۳۷

۲۷. احمدبن یحیی بلاذری، انساب الاشرافه تحقیق محمدباقر

محمودی، موسسه الاعلی، بیروت ۱۳۹۲ قمری، ص ۳۶۸. گفتنی است که بلاذری در انساب الاشراف از «حارث بن مره» به نام «حارث بن مره» یاد کرده است.

۲۸. یاقوت حموی، ج ۱، ص ۵۰۱. ورود مهذب به سند از راه کابل و تنکه خیبر بود، راهی که در نیمه دوم قرن چهارم محمود غزنوی از همان راه به هند حمله کرد.

۲۹. یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ج ۴، ص ۴۳۲؛ بلاذری، پیشین، صص ۲۵۸ و ۲۵۹

۳۰. بلاذری، فتوح‌البلدان، ص ۲۵۸؛ حسین مونس، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه آرتناش آرزونوش، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، اول، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۲۹

۳۱. احمدبن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲۴

۳۲. بلاذری، فتوح‌البلدان، صص ۲۵۹ و ۲۵۸

۳۳. بلاذری، ص ۲۵۹؛ یاقوت حموی، ص ۵۱۰

۳۴. حسین مونس، پیشین، ص ۵۴

۳۵. نازاند تاثیر اسلام در فرهنگ هند ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، انتشارات پازنگ، اول، تهران ۱۳۷۳، ص ۷۲

۳۶. گفتنی است که استانی لین پول، محمدبن قاسم را نواده حجاج‌بن یوسف معرفی کرده است در حالی که وی برادرزاده و داماد حجاج بوده است. رک: استانی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، دنیای کتاب، دوم، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۵۲؛ دربار ازدواج محمد با دختر حجاج، رک: علی‌بن حامد کوفی، فتح‌الاسند معروف به جنتامه، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت ۱۳۲۰ قمری / ۲۰۰۰ میلادی، ص ۱۸۲

۳۷. بلاذری، فتوح‌البلدان، صص ۲۵۹ و ۲۶۰. ت. ف. دولوفور، تاریخ هند ترجمه سلیم‌محمدتقی فخر داعی گیلانی، نشریات کمسیون معارف، چاپ اول، تهران ۱۳۱۶، ص ۸۲

۳۸. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ بلاذری، ص ۴۶۰

۳۹. عدنانی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، انتشارات افسون، سوم، تهران ۱۳۸۰، ص ۲۲۰

۴۰. بلاذری، ص ۲۶۱؛ حسین مونس، ص ۱۴۹

۴۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ عبدالرحمن بن خلون، تاریخ ابن خلون، موسسه اعلمی للطبوعات، بیروت بی‌تا، ج ۳، ص ۶۰؛ اسماعیل‌بن کثیر، البداية و النهایه، تحقیق علی شیری، دار احیاء التراث العربی، اول، بیروت ۱۴۰۸ قمری، ج ۹، ص ۹۲

۴۲. عبیدالله حبیبی، ص ۲۲۸

۴۳. ابن حوقل، ص ۳۲۱

۴۴. ابوریحان بیرونی، تحقیق مال‌الهند ترجمه منوچهر صلوقی سها، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲، ص ۸۷

۴۵. پیشین

۴۶. بلاذری، ص ۲۶۱

۴۷. بلاذری، ص ۲۶۱؛ حسین مونس، ص ۱۴۹

- دوم، تهران ۱۳۴۲، ص ۷۳
۴۹. بلاذری، ص ۲۶۱
۵۰. ارنولد، ص ۱۹۷
۵۱. بلاذری، ص ۲۶۲
۵۲. جلالی نائینی، ص ۱۱
۵۳. بلاذری، ص ۲۶۲؛ ابن خلون، ج ۲، ص ۶۶. برخی مورخان به جای یزیدبن ابی کبشه، از حبیب بن مهبلی به عنوان جانشین محمد یاد کرده و نوشته اند هم او، وی را دستگیر و زندانی نمود. رک: یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۶
۵۴. احمد محمود ساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه القاره الهند و پاکستانیه و حضارتهم، مکتبه نهضة الشرق، سوم، قاهره، بی تا، ص ۵۰
۵۵. پیشین، ص ۵۱
۵۶. علی بن حامد کوفی، فتح السند، ص ۲۳۶
۵۷. جلالی نائینی، هند در یک نگاه، ص ۱۱
۵۸. ساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه القاره الهند، ص ۵۱ و ۵۲
۵۹. یعقوبی، ج ۲، صص ۲۱۶ و ۲۲۲؛ ابن خلون، ج ۲، ص ۶۷
۶۰. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۴
۶۱. پیشین، ص ۱۳۴، طبری، ج ۷، ص ۲۶۴
۶۲. حسین مونس، ص ۱۵۰
۶۳. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۹
۶۴. ساداتی، ص ۵۵
۶۵. بلاذری، ص ۲۶۵
۶۶. ساداتی، پیشین، ص ۵۵
۶۷. عبدالکریم محمد سمعی، الاتساب، تملیق عبدالله عمر الابرودی، دارالجنان ۷ لول، بیروت ۱۴۰۸، قمری، ج ۲، صص ۲۶۷ و ۲۶۸
۶۸. طبری، ج ۷، ص ۵۱۲؛ ابن کثیر، البیایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۸۳
۶۹. یاقوت حموی نام وی را «عمرو بن حفص» ضبط کرده است.
- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ج ۴، ص ۲۴۶ و ج ۵، ص ۲۱۱
۷۰. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷
۷۱. یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۸
۷۲. پیشین، ج ۲، ص ۴۵۸؛ طبری، ج ۸، ص ۶۲۰
۷۳. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۹
۷۴. طبری، ج ۸، صص ۵۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۰ و ۱۵۱
۷۵. ارنولد، ص ۱۹۸
۷۶. پاسورث، تاریخ غزنویان، ص ۷۳؛ ساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه قاره الهند، صص ۵۷ و ۵۸
۷۷. تاریخ اسلام در فرهنگ هند، ص ۷۳
۷۸. سیدعباس اطهر، رضوی، شبهه در هند، ص ۲۲۱
۷۹. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، انتشارات شریف رضی، دوم، قم ۱۴۱۶ قمری/ ۱۳۷۴ شمسی، ص ۱۳۸
۸۰. عبدالرحمن بن فخرالدین الحسنی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، چاپ مجلس دائرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن
۸۱. گفتنی است که ابوالفرج اصفهانی می گوید: عبدالله بن محمد بن مسدده که معلم فرزندان نفس زکیه بود، عبدالله اشتر را به هند فراری داد. مقاتل الطالبیین، ص ۲۶۸. برخی محققان معاصر گفته اند: عبدالله اشتر در هیئت بازرگان وارد سند شد. ساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه القاره الهند و پاکستانیه و حضارتهم، ص ۵۴
۸۲. طبری، ج ۸، ص ۲۳؛ ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۱۱۵
۸۳. طبری، ج ۸، ص ۳۴
۸۴. ابن خلون، ج ۲، ص ۱۹۸
۸۵. ساداتی، ص ۵۴
۸۶. ساداتی، ص ۵۴
۸۷. طبری، ج ۸، ص ۳۴
۸۸. طبری، ج ۸، ص ۲۳؛ ابن خلون، ج ۲، ص ۱۹۸
۸۹. ابن الاثیر و مادرش، پس از کشته شدن پدرش عبدالله، نزد منصور فرستاده شد. خلیفه او را در مدینه به آل ابوطالب ملحق کرد. طبری، ج ۸، ص ۳۶
۹۰. طبری، ج ۸، ص ۳۶
۹۱. عباس اطهر رضوی، ص ۳۳۳؛ ساداتی، ص ۵۴
۹۲. منصور با عزل عمر بن حفص از امارت سند وی را به امارت آفریقیه منصوب کرد. او در سال ۱۵۳ هجری به دست ابوجان اباضی و جمعی از پسرهای کشته شد. طبری، ج ۸، ص ۴۲
۹۳. یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳؛ طبری، ج ۸، صص ۲۵ و ۲۶؛ ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۱۱۵
۹۴. طبری، ج ۸، ص ۲۶
۹۵. یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳؛ طبری، ج ۸، ص ۲۶
۹۶. ساداتی، ص ۵۴
۹۷. ابن خلون، ج ۲، ص ۲۰۹
۹۸. تقی الدین مقریزی، النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم، تحقیق حسین مونس، انتشارات شریف رضی، اول، قم ۱۳۷۱ قمری/ ۱۳۷۰ شمسی، صص ۱۰۲ و ۱۰۳
۹۹. مسعودی، ج ۸، ص ۱۶۵
۱۰۰. عباس اطهر رضوی، ج ۸، ص ۲۳۴
۱۰۱. جان نورمن هالیستر، شمع در هند، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدنی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۳، صص ۱۱۲ و ۱۱۳
۱۰۲. ابوالی، ص ۳۸
۱۰۳. تاریخچه تاثیر اسلام در فرهنگ هند، صص ۶۹ و ۷۰
۱۰۴. عدنان علی رضا نحوی، ملحمه الاسلام فی الهند، ص ۳۳
۱۰۵. تاریخچه، ص ۷۰
۱۰۶. پیشین، ص ۷۱
۱۰۷. نپرو، ص ۳۸۰
۱۰۸. تاریخچه، ص ۷۸
۱۰۹. پیشین، ص ۷۲
۱۱۰. ابوالی، ص ۳۸





۱۱۳. پیشین، ص ۷
۱۱۴. پیشین، صص ۱۸۵ و ۱۸۶
۱۱۴. نهر، ص ۳۹۲
۱۱۵. تاراچند، ص ۸۴
۱۱۶. آرنولد، ص ۱۹۸
۱۱۷. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۰
۱۱۸. درباره وجه تسمیه منصوره نو نظر وجود دارد: مسعودی، هشام کلبی و ابن خلدون گفته‌اند: چون منصور بن جهمور کارگزار امویان آن را ساخت، به این اسم نامیده شد. اما برخی دیگر گفته‌اند: چون عمرو بن حفص هزار مرد ملبی آن را در زمان منصور عباسی ساخت، منصوره نامیده شد. مسعودی، مروج الذهب ج ۱، ص ۱۶۶؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۶۷
۱۱۹. الولای، صص ۱۸۵ و ۱۸۶
۱۲۰. حمیدرضا سیدناصری، کشمیر گذشته، حال آیند، موزه نشر و تحقیقات ذکر، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۴
۱۲۱. علی‌رضا نجوی، ص ۲۸
۱۲۲. اسماعیل المرینی، ص ۳۶
۱۲۳. عباس اطهر رضوی، شیعه در هند ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم، اول قم، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۹
۱۲۴. بلاذری، ص ۲۶۵؛ آرنولد، ص ۱۹۸
۱۲۵. آرنولد، ص ۱۹۹-۲۰۷
۱۲۶. تاراچند، ص ۷۳
۱۲۷. پیشین، ص ۷۹
۱۲۸. آرنولد، ص ۱۹۱
۱۲۹. الولای، صص ۸۲ و ۸۲
۱۳۰. تاراچند، ص ۸۲
۱۳۱. تاراچند، ص ۷۳
۱۳۲. تاراچند، ص ۷۹
۱۳۳. نهر، ص ۳۸۰
۱۳۴. ابن ابی اصیبه، عین الانباء فی طبقات الاطباء، دارالفکر، بیروت ۱۳۷۶/۱۹۵۶ میلادی، ج ۲، صص ۵۱ و ۵۲
۱۳۵. محمدين اسحاق الندي، كتاب الفهرست تحقيق رضا تجدد، بی‌تا، تهران بی‌تا، ص ۳۰۵
۱۳۶. ابوالقاسم بن حوقل نصیبی، کتاب صور الارض، نوم، لین ۱۹۳۸ میلادی، ج ۲، ص ۳۱۹-۳۲۰؛ مقدسی، ج ۲، ص ۷۱۲؛ اصطخری، ص ۱۴۸
۱۳۷. تاراچند، صص ۷۶ و ۷۷
۱۳۸. مسعودی، مروج الذهب ج ۱، صص ۲۰۵ و ۲۰۶
۱۳۹. پیشین، ص ۱۶۷
۱۴۰. اصطخری، مسالك و ممالک ص ۱۴۷؛ محمدين احمد مقدسي،



۱۴۱. حسن التقلیبه فی معرفی اقالیم ترجمه علی تقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، اول، تهران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۰۴
۱۴۱. گوستاو لوبن، تمن اسلام و عرب، ترجمه سین محمد تقی فخر داعی کیلانی، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، چهارم، تهران، ۱۳۲۵، ص ۳۳۱
۱۴۲. در شمال مالابار قبر قدیمی به نام قبر «سیدنا مالک» میان مردم شناخته نده است که برخی از اهالی آن را قبر مالک بن دینار می‌شناسند. اما این خبر با آنچه زین‌الدین بن عبدالعزیز (از نویسندگان قرن دهم و شاهرگان ابن حجر هشیمی) در کتاب «تحفة المجاهدين فی بعض اخبار البرتغالیين» می‌گوید که مالک بن دینار در خراسان مرد، تناقض دارد. احتمال دارد که این قبر مالک بن حبيب باند که در مالابار ماند و همان جا مرد. اتوایی، ص ۱۲۶
۱۴۲. آرنولد، صص ۱۹۱ و ۱۹۲
۱۴۴. جلالی ثانی، ص ۵
۱۴۵. آرنولد، ص ۱۸۴
۱۴۶. برخی محققان از مسلمان شدن یکی از اعضای این سلسله در سال ۶۴ هجری سخن گفته‌اند الولای، ص ۱۵۶
۱۴۷. تاراچند، ص ۷۴؛ جلالی ثانی، ص ۱۰. گفتی است که تاراچند داستان تغییر مذهب پانداه یاد شده را اسفغای دانسته که نام بیشتر شخصیت‌های داستان، تطبیق تاریخی ندارد. تاراچند ص ۷۵
۱۴۸. آرنولد، ص ۳۰۹
۱۴۹. گیلانی بهروز، هند، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، اول، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷
۱۵۰. تاراچند، ص ۱۹۲
۱۵۱. سلاتی، ص ۴۸
۱۵۲. احمد محمد ساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه القاره الهند و پاکستانه و حضارتهم، صص ۳۹ و ۵۰
۱۵۳. ساداتی، صص ۳۶ و ۳۷
۱۵۴. تاراچند، صص ۱۸۱ و ۱۸۲
۱۵۵. گوستاو لوبن، ص ۳۳۲
۱۵۶. تاراچند، ص ۱۸۹
۱۵۷. تاراچند، ص ۱۹۳
۱۵۸. الولای، ص ۱۰۴ و ۱۰۵
۱۵۹. اسماعیل زری، الاسلام والتیارات الحضاریه فی شبه القاره الهندیه بی‌جا، دارالمریبه للکتاب، ۱۹۸۵ میلادی، ص ۳۳
۱۶۰. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه تقی لطفی و محمدجعفر باحقی انتشارات کیهان و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، اول، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱
۱۶۱. سلاتی، تاریخ المسلمین فی شبه القاره الهند ص ۵۸
۱۶۲. جلالی، هند در یک نگاه، ص ۱۱
۱۶۳. تاراچند، تأثیر اسلام بر فرهنگ هند، ص ۱۹۲
۱۶۴. الولای الدعوه الاسلامیه و تطورها فی شبه القاره الهندیه، ص ۳۱۲